

تحولات سیاسی-اجتماعی عربستان سعودی

ابراهیم برزگر*

عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس دارای نقشی اساسی است. موضوعاتی چون نفت، داعیه رهبری جهان اسلام و جهان عرب، بویژه با توجه به قرار گرفتن اماکن مقدس، نیز نقش آتی در کنفرانس اسلامی، رهبری شورای همکاری خلیج فارس و غیره همگی از ابعاد مختلف اهمیت نقش این حکومت حکایت می کنند؛ ضمن آنکه نباید از نقش بسیار حساس این کشور در اقتصاد جهانی نیز غافل بود.

در پی وقوع انقلاب اسلامی ایران و بویژه به دنبال جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت از سوی عراق و استقرار سربازان آمریکایی و غربی در این کشور و پیامدهای عظیم این رویداد در خاورمیانه، پیوسته شاهد آغاز روندهای جدیدی در این کشور هستیم. در این مقاله، نگارنده تلاش کرده تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

با توجه به اینکه در جامعه عربستان سعودی بحران یا بحرانهایی وجود دارد و این مطلب

* ابراهیم برزگر دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق است.

را بی دغدغه و نگرانی می توان بیان داشت؛ زیرا همه شواهد و قرائن دال بر آن است (کمتر پیش می آید که از سوی محافل بیطرف خبری از موج دستگیری، بازداشت رهبران مذهبی و ملی و پیروان آنها یا گسترش ابعاد بحران اقتصادی و غیره منتشر نشود)، بنابر این، باید پرسید: ماهیت و ابعاد گوناگون بحران در این کشور چیست و چگونه تبیین می گردد؟ علل این بحرانهای سیاسی و اقتصادی چگونه قابل توجیه است؟ روند این تحولات به کجا خواهد

انجامید؟ آیا حکومت عربستان سعودی سقوط خواهد کرد یا اینکه موفق خواهد شد ضمن ایجاد تغییرات لازم در نظام سیاسی خویش همچنان با ثبات باقی بماند؟ حکومت‌های محتمل و بدیل، اعم از پادشاهی، جریانهای اسلامی، ملی گرا و غرب گرا، چگونه تحلیل خواهد شد؟ بعلاوه، در خصوص پیش بینی، (نه پیشگویی)، تحولات سیاسی - اجتماعی عربستان

سعودی بر چه متغیرهایی می توان تأکید ورزید؟

فرضیه تحقیق این است که با توجه به وجود بحرانهای ساختاری در نظام عربستان سعودی، وقوع تغییراتی در نظام در آینده ای نزدیک بسیار محتمل است. منشا تغییرات جاری در برگیرنده ترکیبی از متغیرهای داخلی و خارجی است که در این میان، جنگ دوم جهانی خلیج فارس (اشغال کویت از سوی صدام حسین) نقطه عطفی محسوب می شود.

بنابر این، در فرضیه فوق، نظام عربستان سعودی به مثابه «متغیرهای وابسته» در نظر گرفته شده که از ۱۹۳۲ تاکنون بنیانگذاری گردیده است. اما ریشه های آن به قرن هیجدهم میلادی باز می گردد و حاصل ائتلاف آل شیخ و آل سعود می باشد. اکنون، این نظام بر اثر «متغیرهای مستقلی» از داخل و خارج تحت فشار قرار گرفته است. به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی عربستان و پیدایش طبقه جدید، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تأثیر پذیری غیر مستقیم مردم عربستان از آن و نیز ترویج ارزشهای غربی از سوی تحصیل کردگان این کشور همچون طرح شعارهای دموکراتیک، نظام چند حزبی یا حداقل حکومت مشروطه سلطنتی و از همه مهم تر وقوع جنگ ایران و عراق و سپس جنگ دوم خلیج فارس و استقرار سربازان آمریکا در سرزمین وحی و نیز پیامدهای عظیم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن همه در ایجاد بحران سیاسی - اقتصادی در نظام عربستان سعودی نقش مهمی داشته اند. این متغیرهای مستقل و تأثیرگذار مانع از «ادامه روند گذشته» شده و نظام را بنابر علل درونی، منطقه ای و جهانی وادار به «انطباق پذیری» کرده است. البته، در کنار بحران اقتصادی، «بحران مشروعیت و مشارکت»، بحران جانشینی و جنگ پنهان قدرت در دربار بر سر

موضوع جانشینی ملک فهد نیز وجود دارد. بنابراین، در نخستین گام، ابعاد بحران و مجموعه بحرانهای موجود در عربستان سعودی را بررسی می‌کنیم. سپس، به جمع‌بندی علل و عوامل تغییرات و شکل‌گیری جنبشها می‌پردازیم. سرانجام، در خصوص آینده پیش‌بینی‌هایی ارائه می‌کنیم. شایان ذکر است که پیش‌بینی‌ها بر اساس یک تحقیق کتابخانه‌ای کوتاه مدت صورت گرفته است و بنابراین، باید با چنین نگرشی به مقاله حاضر نگریست.

بحران جانشینی ملک فهد

بیماری ملک فهد که از دیرباز بدان مبتلا بوده است، همزمان با اوگیری مخالفت‌های داخلی تشدید شده است. حتی چندی پیش دربار به طور رسمی از انجام عمل جراحی او خبر داد. شایعاتی نیز بر سر زبانهاست که کلیه اعضای خاندان آل سعود در اوایل هفتاد سالگی می‌میرند، لذا این نیز احتمال مرگ قریب الوقوع پادشاه هفتاد و سه ساله عربستان سعودی را تقویت می‌کند. این مسئله خود از چند جهت وجود پتانسیل بحران در خاندان سلطنتی را آشکار می‌سازد:^۱

۱. به رغم سنت ارشدیت پسران عبدالعزیز، بنیانگذار عربستان، برای پادشاهی، در تاریخ چند دهه گذشته عربستان سعودی جنگ قدرت در خاندان آل سعود با شدت و ضعف‌هایی همراه بوده است. در دهه ۶۰، اختلافات خانوادگی بین ملک سعود و ولیعهد خود، فیصل، مدتها ادامه داشت تا اینکه سرانجام به یاری آمریکا، فیصل به پادشاهی رسید و ملک سعود از سلطنت عزل شد.^۲

۲. ملک فیصل نیز به وسیله برادرزاده خود، فیصل ابن ساعد، در ۲۴ مارس ۱۹۷۵ به قتل رسید. با ترور او توسط فردی از خاندان خود، و به دنبال استتکاف محمد ابن عبدالعزیز به دلیل فقدان علاقه به کارهای اجرایی و دلایل دیگر، برادر دیگر وی، ملک خالد، به سلطنت رسید.^۳ البته، او نیز به خاطر ضعف جسمانی و فقدان تجربه سیاسی عملاً کلیه قدرت را به ولیعهد خود، فهد، واگذار کرد (۸۲-۱۹۷۵). اما هم‌اکنون، به رغم بیماری شدید فهد و فقدان توانایی او برای اداره امور، فهد همچون ملک خالد به تفویض امور به عبدالله، ولیعهد قانونی خود، اقدام نمی‌کند.

۳. هر چند بر اساس سنت خانوادگی ارشدیت پسران عبدالعزیز، عبدالله ولیعهد قانونی فهد است، اما با توجه به اینکه او از جناح سدیری و از برادران تنی فهد نیست، لذا بین او و برادران تنی فهد که خواستار ابقای ریاست کشور برای سدیری‌ها هستند، رقابت شدیدی

بر جانشینی در گرفته است. البته، این رقابت از عرصهٔ دربار فراتر رفته و در سطح جامعه و مطبوعات جهان نیز مطرح شده است.^۴

۴. ملک فهد از همان روزهای نخست پادشاهی تلاش کرده فرماندهی گارد ملی را از عبدالله بگیرد، اما همواره با واکنش تند او روبه رو شده است. عبدالله در طول سلطنت نیز پیوسته به طور زیرکانه ای قدرت فهد را تضعیف کرده است. او ظاهراً در حال حاضر هیچ گونه فعالیت اجتماعی ندارد و هرکاری را باید با اجازهٔ فهد انجام دهد. همچنین عبدالله از این مسئله ناخشنود است که چرا عنوان رئیس گارد ملی با عنوان ولایتعهدی او همراه نشده و جداگانه ذکر گردیده است. آنچه تنش میان عبدالله و فهد را حساس تر می کند این نکته است که هر یک از آنها بر بخش مجزایی از نیروهای مسلح تسلط دارند و تا زمانی که کنترل گارد ملی از دست فهد خارج باشد، او نخواهد توانست عبدالله را از جانشینی محروم سازد — هرچند قانون اساسی جدید به ملک فهد اجازه می دهد که رئیس گارد ملی را مانند هر یک از کارگزاران حکومتی عزل و نصب کند.

۵. بر اساس نظریهٔ تطویل بحرانها، دخالت ایالات متحدهٔ آمریکا در مسئلهٔ جانشینی و اعمال نفوذ آن در این خصوص بر پیچیدگی اوضاع خواهد افزود. بویژه که امیر عبدالله، ولیعهد فعلی و پادشاه آینده، به خاطر گرایش به ملی گرایی عربی، از نظر آمریکایی ها فرد شایسته ای برای حکومت نیست. اگر به واقع آمریکا در صدد تحقق خواست خود باشد، شاهد یک «نزاع خانوادگی» خواهیم بود.^۵

۶. مسئلهٔ دیگر، خبر تشکیل جلسات متعدد «شورای عالی خانوادگی» تحت عنوان «مجلس الممارسة المملكة السعودية» برای رسیدگی موضوع جانشینی است. این مجلس تعیین خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی و نظارت بر کار هیئت وزیران و نحوهٔ انتخاب آنها را بر عهده دارد و چنانچه مصلحت ایجاب کند حتی قادر است پادشاه را عزل و نصب نماید — همچنانکه در نوامبر ۱۹۶۴، زمانی که اختلاف شدیدی در خاندان آل سعود بروز کرد، از قدرتش در عزل ملک سعود و نصب فیصل استفاده نمود.^۶ این مرجع در اوت گذشته دو شورای مشورتی برای رسیدگی به این موضوع داشته است.^۷

به هر تقدیر، مسئلهٔ رقابت و جنگ قدرت در خاندان سعودی ریشه ای دیرینه دارد. همان گونه که حکومت سعودی ها بر اساس ستهای قبیله ای پی ریزی شده است، در درون خانوادهٔ سلطنتی نیز جناحهای قدرت بر اساس روابط نسبی و سببی شکل گرفته اند. عبدالعزیز، به علت تعدد زوجات، خود موجب شد روابط سببی در بین خانوادهٔ سعودی با

تقسیم بندی جناحهای قدرت در بین برادران تنی و ناتنی شکل بگیرد. همین امر موجب شده که حتی برادران تنی وابسته به یک جناح با برادران دیگرشان در گروه بندی مقابل دست به رقابت زنند. هم اکنون، فرزندان و نوادگان ملک عبدالعزيز در دو قبیله آل سلیمان و سدیری تشکیل یافته اند. فهد و ۶ برادر تنی دیگرش که مادرشان حساء سدیری بوده است، در گروه دوم قرار می گیرند.^۸

در یک تقسیم بندی می توان گفت هم اکنون سه گروه عمده بر عربستان سعودی حکومت می کنند:^۹

۱. گروه فهد؛ پیوند ویژه فهد و برادرانش سبب شده که آنها در دهه ۶۰ به صورت گروه غالب در خاندان سعودی جلوه کنند. حمایت این گروه از فیصل در جدال علیه قدرت طلبی ملک سعود، یکی از عوامل اساسی در موفقیت این گروه بود. آنها هم اکنون ارکان اصلی قدرت را در دست دارند. فهد در مقام پادشاهی و «شاهزاده سلطان» در مقام وزیر دفاع از زمان فیصل تاکنون قدرت حساس نظامی را در دست دارد و ترکی، برادر دیگر، معاونت او را برعهده دارد. همچنین نایف بن عبدالعزيز با معاونت احمد بن عبدالعزيز، جوان ترین پسر حساء سدیدی، وزارت کشور را اداره می کند. آنها همچنین یکی از نیروهای خصوصی انتظامی را که از ابداعات ملک فیصل در زمان تصدی اش در وزارت کشور بود و به منظور توازن قدرت در داخل جناح بندی های خانوادگی به وجود آمده، در اختیار دارند. آنها مسئولیت سرو سامان دادن به دو ایالت شرقی شیعه نشین را نیز بر عهده دارند. در کنار همه این مسئولیتها، فهد در ۱۹۷۹ تدوین قانون اساسی را به این دو نفر واگذار کرد. از دیگر افراد متنفذ گروه فهد می توان سلمان بن عبدالعزيز را نام برد. او هم اکنون حاکم ریاض و اهل تجارت است و یکی از چهار نفری است که ۶۳ درصد سهام بانک سعودی - لبنانی را در اختیار دارد. گروه فهد که از زمان فیصل براریکه قدرت تکیه زده است، خواستار رابطه بسیار نزدیک با آمریکا می باشد، حتی اگر این مسئله بر رابطه آن کشور با دیگر دول عربی تاثیر گذارد.

۲. گروه امیر عبدالله؛ این گروه به رهبری امیر عبدالله، نخست وزیر، فرمانده گارد ملی و ولیعهد عربستان سعودی است. می گویند شاهزاده سعود بن فیصل، وزیر خارجه، جزو این گروه است. همچنین پیروان «شاهزاده طلال» که از اصلاح طلبان دوران فیصل است و در نهایت مغضوب واقع می شود، از این گروه جانبداری می کنند.

۳. گروه آل فیصل؛ این گروه نیز به سازمانهای امنیت عمومی تسلط دارد. اداره چند

ایالت از جمله عسیر نیز بر عهده افراد آن است. خالد بن فیصل بن عبدالعزیز، امیر ایالت عسیر، محمد عیدیمانی در رأس این گروه قرار دارند. در پی تصویب قانون اساسی جدید، علاوه بر عبدالله، خیل بیشماری از شاهزادگان (پسران ملک فیصل) که موقعیت خود را تضعیف شده دیدند، به پشتیبانی از عبدالله برخاستند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد گروه سوم نیز به گروه دوم پیوسته باشد.^{۱۰}

در کل، اختلافات موجود بین گروه‌های فوق در مواقعی حاد شده و با تصفیه‌هایی در سطح کادرهای اجرایی خاتمه می‌یابد. نمونه‌اش را می‌توان در عزل زکی یمانی، وزیر نفت پیشین عربستان سعودی، که با اعمال فشار جناح‌های ملی‌گرا به رهبری عبدالله انجام شد، ملاحظه کرد. البته، نباید در ترسیم این اختلافات دچار مبالغه شد. آنها، بویژه هنگام احساس خطر، از جانب نیروهای داخلی یا خارجی، همواره به همگرایی کامل رسیده‌اند. عوامل دیگری که ممکن است شاهزادگان ۷ هزار نفری را در گرداب اختلافات خانوادگی غرق کند، به شرح زیر است: افزایش بیش از حد افراد تحصیل کرده در خاندان آل سعود که ممکن است مقام و منصب شایسته خود را به دست نیاورند. این امر در نهایت، ممکن است نارضایتی‌هایی را در دربار پدید آورد. همچنین بحران اقتصادی و سیاسی ممکن است به اختلافات خانوادگی دامن زند و هر یک دیگری را مسبب بحران معرفی کند. از آنجا که همه وزیران دارای مقام‌های حساس مملکتی هستند، لذا حذف آنها ممکن است سرآغاز شروع مشکلات مدیریتی باشد. گرایش‌های جدید سیاسی و مذهبی شاهزادگان نیز ممکن است منبع دیگری برای اختلافات باشد؛ مسئله‌ای که در گذشته نیز سابقه داشته است. به عنوان مثال، شاهزاده طلال گرایش غربی داشت و خالد بن معاذ بن عبدالعزیز دارای گرایش‌های شدت مذهبی و وهابی بود، او در ۱۹۶۵، در حمله به تلویزیون ریاض به دلیل اعتقاد به حرام بودن آن شرکت کرد. در نهایت، منبع دیگر اختلافات نقش آمریکا در رقابت خانوادگی است.

بحران مشروعیت و مشارکت

بحران دیگری که حکومت عربستان سعودی با آن دست به گریبان است، بحران مشروعیت و مشارکت می‌باشد. این بحران عمدتاً پیامد جنگ خلیج فارس است. البته، «افق جنگ نفت» هنوز کلیه ابعاد خود را نمایان نساخته است. به عبارت دیگر، هر یک از حوادث و رخداد‌های سیاسی دارای افقی است که مدت زمانی همچنان محیط خویش را متأثر

می کند، یعنی زمان لازم است تا پیامدهای هر رخداد بطور کامل آشکار شود. جنگ خلیج فارس نیز از این قاعده مستثنی نیست. در حقیقت، بحران مشروعیت نظام در عربستان سعودی عمدتاً نتیجه این جنگ بود. پس از جنگ خلیج فارس، موج وسیعی از تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای منطقه را فراگرفت. ضرورت این تغییرات از عواملی عینی همچون هزینه های عظیم نظامی جنگ و نیز کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی ناشی می شود. سرانجام، انعکاس اخبار جنگ در سطح جهان و تأثیر آن بر مردم، موجب ارتقای سطح آگاهی سیاسی مردم نسبت به مسائل جهانی و به طبع افزایش خواسته ها و توقعات سیاسی شد. در این جنگ، مردم عربستان سعودی رابطه تنگاتنگ نخبگان سیاسی حاکم و غرب و بویژه آمریکا، را کاملاً احساس کردند. آنها دیدند که چگونه و با چه درجه حساسیت نیروهای متحدین شبانه به اعزام گسترده نیروهای نظامی خود، مجهز به تسلیحات پیشرفته، پرداختند. بعلاوه، این جنگ بر عجز و درماندگی حکومت سعودی در دفاع از تمامیت ارضی خود صحه گذاشت و خشم مردم مسلمان سرزمین وحی را در پی داشت؛ علاوه بر اینکه غرور آنها را نیز جریحه دار کرد. سهم جنگ خلیج فارس در پیدایش و گسترش آگاهی سیاسی مردم و ملاحظه درجه وابستگی نخبگان حاکم به غرب، بویژه آمریکا، و نیز ایجاد گرایشهای گوناگون سیاسی بسیار قابل توجه است. در واقع، در ترسیم آگاهی مردمی و گرایش سیاسی بین آنها شاهد جهشی ناگهانی هستیم که بعضاً با یک کار تشکیلاتی قوی تبلیغاتی، آن هم در زمان بسیار طولانی (به فرض بیست ساله)، ممکن بود.

«فضای باز سیاسی» نسبی نیز به نوبه خود زمینه ساختاری مناسب را برای بروز کنش سیاسی ممکن ساخت. جنگ خلیج فارس موجب فرو ریختن دیوار رعب و وحشت مردم از آل سعود گردید و ضعف و ناتوانی این خاندان را آشکار ساخت. از این رو، ناگهان و ناخواسته، فضایی برای تخلیه فشار متراکم چند دهه فراهم شد و انتقاداتی که سالهای سال در فکر و اندیشه مردم انباشته شده بود، به یکباره امکان بروز یافت. بدیهی است، زمانی که از فشار مستمر و پیوسته اندکی کاسته شود، انتقادات عرصه ظهور می یابد. این یسر بعد از عُسْر — «گشایش بعد از سختی» — گه گاه در نظامهای بسته و استبدادی به وجود می آید که عمدتاً به جنگهای منطقه ای و جهانی مربوط می شود. به عنوان مثال، حکومت محمدرضا شاه، متعاقب جنگ جهانی اول و بعد در ۱۳۴۲-۱۳۳۹ و ۵۷-۱۳۵۶ با فضای باز سیاسی مقارن است. این قبض و بسط نظام برای مخالفان غنیمت است تا در دوران بسط به فعالیت آزاد و علنی بپردازند. نظام بین المللی این فرصت را متعاقب جنگ خلیج فارس در عربستان

سعودی ایجاد کرد. این فضای ایجاد شده در عربستان سعودی موجب شکل گیری جریانهای تازه ای در سطوح سیاسی و مذهبی شد. این جریانهای سیاسی عمدتاً از دو جناح عمده تحصیل کردگان غرب و جنبش مذهبی وهابی تشکیل شده بود. این دو جناح دارای برخی ویژگی های مشترك بودند از جمله آنها حق انحصاری حاکمیت قبیله و خاندان آل سعود بر شبه جزیره عربستان را زیر سؤال می بردند و انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور را خواستار بودند. ویژگی مشترك دیگر آنها این بود که هر دو از درون نظام سیاسی موجود منشعب می شدند.

جریان غرب گرا

ابتدا گروه روشنفکران و تحصیلکردگان غرب پیشقدم شدند. گروهی متشکل از ۴۲ روشنفکر و تحصیل کرده غرب طی نامه ای به ملک فهد انجام اصلاحات دموکراتیک در کشور و حرکت به سوی یک نظام مشروطه سلطنتی یا نظام چند حزبی و نیز برخورداری از حق آزادی بیان و آزادی مطبوعات را خواستار شدند.^{۱۱}

طبق طبقه بندی نظامهای سیاسی، نظام سیاسی عربستان سعودی، بر اساس نظریات جان بلوندل (John Blondel) و بر مبنای معیارهای او، دارای نظام سیاسی سستی محافظه کار است، یعنی در آن پادشاه هم سلطنت و هم حکومت می کند. مشروعیت نظام نیز به حقوق الهی پادشاه و ولی امر باز می گردد که البته دارای ریشه مذهبی است. از نظر مشارکت سیاسی نیز بسیار محدود و بلکه در ردیف نظامهای سلطنتی اقتدارگرا، نه مشروطه، قرار می گیرد.^{۱۲} نظام پادشاهی موروثی آن نیز منحصر به فرد است، یعنی نه بر اساس رابطه پدر-فرزندی، بلکه بر اساس برادر ارشدتر استوار است. پسران عبدالعزیز، بنیانگذار عربستان، به ترتیب ارشدیت بر تخت پادشاهی جلوس می کنند. البته، به طور دقیق تر تنها قبیله و خاندان آل سعود است که بر کل سرزمین پهناور عربستان حکومت می کند. این شیوه حکومتی موجب تحقیر مردم، بویژه تحصیل کردگان غرب، شده است؛ چرا که آنها شیوه حکومتی خود را با ارزشهای غربی، یعنی حقوق بشر، حق انتخاب نخبگان، دموکراسی و حق شهروندان در مشارکت سیاسی و نیز سهم خویش در قدرت سیاسی مقایسه می کنند.

دو تن از دیپلماتهای این کشور به عنوان اعتراض به نقض حقوق بشر در عربستان سعودی یکی از نموده های شاخص این جریان است. سال گذشته، محمد الخلیوی، دبیر اول نمایندگی عربستان سعودی در سازمان ملل، از آمریکا درخواست پناهدگی سیاسی کرد. به نوشته روزنامه مصری الاهالی، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۴، الخلیوی ۱۴ هزار سند رسمی

در اختیار دارد که از فساد مقامات آل سعود و نقض حقوق بشر در عربستان سعودی حکایت می‌کند. دیپلمات دیگر احمد سکرانی، معاون اول کنسول عربستان سعودی در هوستون آمریکا بود که به انگلستان پناهنده شد.^{۱۳}

پناهندگی این دو تن، بویژه الخلیوی، انعکاس وسیعی در رسانه‌های گروهی جهان داشت. حتی بسیاری از مخالفان داخلی نیز با خروج از کشور و پیوستن به آنها شروع به تشکیل گروه مخالف خارج از کشور را کرده‌اند. اکنون، لندن فعال‌ترین کانون مخالفان حکومت عربستان سعودی در خارج از کشور است.

البته، پایگاه طبقاتی جریان غرب گرا باید در افزایش جمعیت طبقه متوسط جدید دانست. هر چند نمی‌توان گرایشهای سیاسی این طبقه را به طور کامل در گرایشهای غرب گرایی خلاصه کرد؛ زیرا این طبقه درصد قابل توجهی از اسلام گرایان را نیز در بر می‌گیرد، اما بیشتر تمایل بر این است که گرایشهای آن را در روند غرب گرایی تحلیل کنند.

شکل گیری طبقه متوسط جدید

متغیر اقتصاد در دراز مدت، به زیان حکومت سعودی عمل کرده است و آن ایجاد طبقه متوسط یا طبقه جدید در ساختار اجتماعی عربستان سعودی است. «درآمدهای نفتی همچون بمبی یک کشور قرن هفدهمی را به یک کشور قرن بیستمی تبدیل کرد. تغییرات ساختاری، بالا رفتن درصد جمعیت شهرنشین و نیز پیدایش طبقات تجار، تحصیل کردگان و نظامیان از پیامدهای چنین روندی است. بر اساس برآوردهای انجام شده، در اواخر دهه ۸۰، هر ساله ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر از دانشگاهها فارغ التحصیل شده‌اند. تجار ثروتمند، بوروکراتها (دیوان سالاران)، معلمان، پزشکان و اعضای نیروهای مسلح طبقه جدید در عربستان محسوب می‌شوند. بر اساس تحقیقات دانشگاه هاروارد، این طبقه متوسط از ۲ درصد کل جمعیت کشور به ۱۱ درصد (در اواخر دهه ۸۰) رسیده است».^{۱۴} از زمان اجرای برنامه‌های پنج ساله اول تا چهارم که از ۱۹۷۰ شروع شد، این طبقه جدید همواره رشد خوبی داشته است. طبقه‌ای که عاری از پیوندهای قبیله‌ای و فرقه‌ای بوده و فاقد هر گونه وفاداری مطلق به خاندان سعودی است و در ضمن از روشهای حکومت فعلی نیز استفاده می‌کند. دولت سعودی برای جلوگیری از افزایش گرایشهای سیاسی این طبقه، پیوسته می‌کوشیده است تا با پرداخت سوبسیدهای مختلف، بخصوص در زمینه‌های مواد غذایی، آب و برق، اعطای هدایایی نقدی و ایجاد زندگی مرفه، از فعالیتها و انتقادات آنان بکاهد.^{۱۵} بر این

اساس، درآمد عظیم نفت و برنامه های عمرانی نسبی این کشور ضمن ایجاد رشد اقتصادی ناهماهنگ یا توسعه اقتصادی، موجب پیدایش و رشد فزاینده طبقه جدید تحصیل کرده شده است. بنابراین، در بخشهای ساختار اجتماعی، رشد اقتصادی و توسعه فرهنگی تلاشهایی صورت گرفته است، اما در بخش توسعه سیاسی همچنان نظام سلطنت مطلقه دهه ۲۰ و ۳۰ حاکم می باشد. این ناهماهنگی در اجزای نظام، یعنی رشد بخش یا بخشهایی و ثابت ماندن بخش دیگر، خواه ناخواه به تلاشی یا سازگاری نظام خواهد انجامید.

طبقه جدید، چنانکه بیان کردیم، به دنبال این فکر که اجرای اصلاحات و نوسازی اقتصادی و تکنولوژی و نیز تشکیل یک ارتش قوی مستلزم داشتن نیروی انسانی متبحر و متخصص است، شکل گرفت. این فکر افرادی را که دارای فرهنگ سنتی و قبیله ای بودند به فراگیری دانش و مهارتهای غربی واداشت و خیل جوانان علاقه مند و مشتاق را با حمایت دولت عازم دانشگاههای داخل و خارج کرد. البته، این طبقه هم اکنون نیز در رأس هرم قدرت جایی ندارد و این بخش همچنان در دست نیروهای سنتی باقی مانده است. اما این طبقه در سه بخش عمده دستگاههای اداری دولت (به منظور اجرای طرحهای اقتصادی و اجتماعی)، تربیت کادرهای امنیتی (به منظور تامین امنیت کشور) و آموزش و پرورش (به منظور تربیت کادرهای آموزشی) رشد قابل توجهی داشته است.^{۱۶} این طبقه تحصیل کرده که با فرهنگ غرب آشنایی دارد و چه بسا دلباخته آن است، تفاوت موجود بین نظام سیاسی - اجتماعی حاکم بر عربستان سعودی و سایر نظامهای موجود در دنیا را درک می کند. این طبقه و آگاهی بنیان کن آن و نیز تقاضای فزاینده اش برای مشارکت در تصمیم گیری های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و تحول نظام حکومت مطلقه، حداقل حکومت مشروطه سلطنتی و ایجاد اصلاحات دموکراتیک، نقش مهمی در روند تحولات آینده عربستان سعودی خواهد داشت. بنابراین، دلارهای نفتی موجب گسترش فکر انجام اصلاحات و اجرای برنامه های پنج ساله چهارگانه شده است که خود مستلزم تربیت افراد تحصیل کرده و نیروی متخصص می باشد. البته، باید متذکر شد که گرایشهای سیاسی طبقه متوسط را تنها نباید در غرب گرایی جمع بندی کرد، بلکه بسیاری از اسلام گرایان نیز عمدتاً از همین طبقه برخاسته اند.

جریان نو و هابیون

جریان دیگری که راه خویش را از راه نظام سیاسی عربستان سعودی جدا کرده و متعاقب جنگ خلیج فارس و آزادی کویت دست به اعتراض می زند و خواستار اصلاحات بنیادی

می شود، جریان نو وهابیون است. برای تشریح دیدگاه این جریان نیز لازم است نگاهی گذرا به شکل گیری نظام سیاسی عربستان سعودی داشته باشیم تا روند تغییرات را بهتر باز شناسیم.

در واقع، هر نظام سیاسی از روش ادامه روند گذشته تبعیت می کند، مگر آنکه فشارهایی از داخل یا خارج آن را تحت تاثیر قرار دهد. نظام سیاسی عربستان پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل و سازمان قطعی یافت. این دولت اولین دولتی می باشد که در قرن حاضر بر اساس علقه ها، انگیزه ها، محرکه ها و داعیه های مذهبی هویت یافته است. این دولت حاصل ائتلاف دو خانواده آل شیخ (محمد ابن عبدالوهاب) و آل سعود بود. نخستین دولت آنها با تهاجم محمد علی، حاکم مصر، در ۱۸۱۸ به پایان راه خود رسید (تهاجم خارجی). دومین دولت آنها نیز به دنبال اختلافات خانوادگی و تهاجم سایر رؤسای قبایل عربستان از جمله امیر حائل در ۱۸۹۰ خاتمه یافت. دوره سوم حکومت نیز در ۱۹۰۲ و با تصرف ریاض به وسیله عبدالعزیز که اغلب آن را ابن سعود نامیده اند، آغاز شد. او گام نهایی را در ۱۹۲۰ برداشت^{۱۷} و متعاقب جنگ جهانی اول مکه و مدینه را نیز از شریف مکه گرفت. در طی این مدت «پیمان اتحاد» بین پسر عبدالوهاب و حاکم درعیه، محمد ابن سعود، (۱۷۴۴)، منعقد شد، پیمانی که بعدها اساس شکل گیری «دولت سعودی» و «نهضت وهابی» شد. این پیمان همچنان به قوت خود باقی است. مرگ ابن سعود (۱۷۶۵) و مرگ پسر عبدالوهاب (۱۷۹۲) هیچیک موجب ایستایی در گسترش «دعوت» (وهابی) و دولت (سعودی) نشده است. در واقع، وهابیت و آل شیخ مشروعیت سیاسی حکومت آل سعود را فراهم می کنند. در گذشته، بویژه در دوره سوم، و در زمانی که جمعیت اخوان در ۱۹۱۲ تشکیل شد، آنها فداکاری بسیاری از خود نشان دادند و همچون بنی چری ها در امپراتوری عثمانی عمل کردند. آنها با ایمان خوارجی خود در خدمت هدفهای آل سعود قرار گرفتند و جان خویش را در راه آرمان به اصطلاح شرك زدایی وهابیت و مخالفت با بدعتهای ایجاد شده در اسلام قرار دادند. آل سعود نیز با بهره گیری از این انگیزه ها، رفتار سیاسی قدرت طلبی و خشن خویش را هویت بخشید. در واقع، تاریخ آل سعود خود مشحون جان فشانی وهابی هاست.^{۱۸} بدین ترتیب، آنها به گونه ای شگفت انگیز به انگیزه های قدرت طلبی آل سعود رنگ قداست و خلوص مذهبی بخشیدند. بعلاوه، پس از اینکه این «جنبش» به «نظام و دولت» تبدیل شد، وسیله «توجیه شرعی و مشروعیت دینی» آن را فراهم ساختند. به طور متقابل، پسر عبدالوهاب نیز از قدرت سیاسی دولت ایجاد شده، جهت بسط و ترویج عقاید و باورهای ابداعی خویش مدد جست. او حتی با توسل به تهدید و قتل و غارت عقاید

خویش را بر دیگر فرقه های اهل سنت و نیز شیعیان تحمیل کرد. البته، در فرآیند نهایی، عبدالعزیز توانست کشوری یکپارچه و حکومتی واحد را در جامعه متفرق و قبیله گرای عربستان ایجاد کند. شایان ذکر است که عنصر وهابیت در این میان سهم بسزایی داشت. به تعبیری می توان گفت، در عربستان، وهابیت اولین جنبش اسلامی موفق در کسب قدرت و تشکیل دولت بود. اما اکنون، پس از گذشت چندین دهه، این ائتلاف و پیمان و اتحاد «علما و امرا»، «آل شیخ و آل سعود»، «نهاد دولت» و «نهاد دعوت» و یا نخبگان سستی فرهنگی و نخبگان سیاسی دچار گسستگی شده است. این گسست ناشی از دلایل متعددی است که در مجموع می توان آن را از پیامدهای جنگ خلیج فارس دانست.

اما آیا این گسست به دلیل ایجاد شرایط مساعد ساختاری و بسط نظام متعاقب جنگ خلیج فارس می باشد، یعنی اندیشه ها و باورها پیشتر وجود داشته، اما فرصت ظهور کنش سیاسی فراهم نبوده است یا اینکه ما شاهد پیدایش تفکرات نو و اندیشه های نو وهابی هستیم؟ حرکت جدید در قالب ساخت جدید یا تولد اندیشه ای نو در قالب ساختی نو، کدامیک قرین صحت است؟ اما به هر تقدیر، پدیده ای مستحده است: انشعاب از دستگاه رسمی حکومت و ضربه مهلک و غیرقابل جبران سلب مشروعیت و صبغه دینی نظام.

البته، متعاقب شکل گیری عربستان فعلی، با کوشش و تشریک مساعی جنبش اخوان و عبدالعزیز، اختلافاتی میان آل سعود و آل شیخ بروز کرد که عمدتاً ناشی از جمود فکری انعطاف ناپذیری آیین وهابیت و عقل زدایی آن و تاکید بر نقل گرایی و مخالفت با مظاهر تمدن جدید غربی بوده است. مسئله ای که پذیرش کامل آن با فروپاشی نظام حکومتی آل سعود برابر بود و طبیعی بود که هرگز نمی توانست مورد قبول قرار گیرد.

به دنبال مخالفت های قبایل مطهر، عتیه و عجمان که فشار و تحمیل های دولت را مخالف منافع خویش ارزیابی می کردند و از پشتیبانی بریتانیا نیز برخوردار بودند، بسیاری از «جمعیت اخوان وهابی» نیز به جمع مخالفان پیوستند؛ زیرا برخی از آنها با خاتمه جنگ های یکپارچه سازی، از چشمه های روزی خویش بی بهره شده یا همه چیز خود را از دست داده بودند. آنها برای جست و جوی کار یا دریافت قطعه زمینی جهت کشاورزی به تیولداران و زمینداران بزرگ روی آورده بودند. بنابر این، از وضعیت خویش ناراضی بودند. بعلاوه، برخی از علما و رجال دینی بر اثر وارد شدن «صنعت و سلاح نو» از عبدالعزیز روی گردان شدند و او را از دین وهابی بر گشته خواندند. زورمندترین و بزرگترین دشمن ابن سعود، پیر قبیله مطهر، فیصل دویش، بود که به جنگ مسلحانه علیه وی برخاست. پس از آنکه تشنج در روابط

عبدالعزیز و اخوان بالا گرفت، او برای توجیه علمای وهابی و نیروهای میانه رو به یک گردهمایی دست زد و با کسب مشروعیت و بیعت مجدد آنها خود را مهبای سرکوب جنبش اخوان کرد (۱۹۲۸). ایرادهایی که دویش و به طور کلی اخوان به عبدالعزیز می گرفتند، عبارت بودند از: «دوستی با کفار و سهل انگاری در دین»، اعزام فرزندان خود به بلاد شرك و کفر، استفاده از اتومبیل و تلگراف و تلفن، وضع مالیات در حجاز و نجد، عدم اجبار شیعه احسا و قطیف به پذیرش اهل جماعت و سنت و درخواست اعلان جهاد علیه عراق و شیعیان.^{۱۹} بنابر این، ملاحظه می کنیم که ابن سعود با وهابی ها درگیر می شود آنها را سرکوب می کند و به تبلیغ نوعی وهابیت انعطاف پذیر می پردازد - اینکه هر نوآوری تکنولوژیک، هر چند در قرآن آشکارا از آن سخن نرفته باشد، اگر در تعارض با قرآن نباشد می توان آن را مجاز دانست. البته، کشمکش وهابیون و سعودی ها به دوران عبدالعزیز محدود نماند و در دوران فیصل نیز کم و بیش ادامه یافت - تا آنجا که به طور غیرمستقیم منجر به قتل ملک فیصل شد. البته، قتل فیصل را مساعد بن عبدالعزیز، یازدهمین فرزند عبدالعزیز، این گونه بیان می دارند که یازدهمین فرزند عبدالعزیز، دارای ۶ پسر بود که اولین آنها، خالد، بسیار متدین و بشدت به اصول وهابیت معتقد بود. او در ۱۹۶۵، با عده ای از وهابیون افراطی به ایستگاه تلویزیون ریاض حمله کرد؛ چرا که معتقد بود تلویزیون حرام است. او سرانجام به دستور ملک فیصل گردن زده شد. می گویند به دنبال قتل خالد، فیصل، پسر دیگر مساعد، به خونخواهی برادر بزرگتر ملک فیصل را به قتل رساند.

البته، هنگامی که از وهابیت کنونی صحبت می کنیم باید در نظر بگیریم وهابیت امروز که خاندان آل سعود از آن حمایت می کند، در فراز و نشیب تحولات تا بدان حد تغییر ماهیت داده که فاقد هر گونه شباهت اصولی با وهابیت اولیه است. در این وهابیت، دیگر جمود، خشکی، فقدان تساهل و انعطاف ناپذیری اولیه دیده نمی شود. این وهابیت تحت فشار حاکمان تفسیرپذیر می شود تا بتواند پاسخگوی نیازهای حکومت آل سعود باشد. چند سال قبل فهد با افتتاح کنفرانسی از «عقلانی کردن شریعت اسلام» و تطبیق اسلام با نیازهای زندگی مدرن و ضرورت های جدید دفاع کرد. این مسئله مورد پذیرش علمای وهابی نیز قرار گرفت. مسئله ای که کاملاً در تباین و تضاد با آموزه های پسر عبدالوهاب و اخلافش از ابن تیمیه، ابن قیم جوزیه و ابن جنبل است. بنابر این، وهابیت دهه ۸۰ و دهه معاصر، وهابیت عبدالعزیز و فیصل بوده که بشدت تعدیل شده است؛ به گونه ای که با اقتصاد و فرهنگ مصرفی غرب در تضاد نباشد، ضمن اینکه رعایت ظواهر و شعائر اسلامی را نیز بکند. از این جهت، دلیل

تحول وهابیت اولیه را باید در ضعف بنیانهای اولیه و عقل ستیزی آن و نیز در ایدئولوژی حکومتی شدن جامعه عربستان سعودی دانست. بنابراین، آن بخش از تعالیم وهابیت که موجب مزاحمت و بسته شدن دست حکومت گران می گردید، نظیر تکنولوژی نظامی و ارتباطی غرب، تعدیل شد.

مرحله بعدی رویارویی وهابیون و آل سعود بعد از یک دوره فترت طولانی پنجاه ساله در قیام جهیمان العتیبی و اشغال مسجدالحرام و درگیری مسلحانه که چندین روز به طول انجامید، رخ داد. این واقعه متعاقب وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ به وقوع پیوست. به عقیده بسیاری از تحلیل گران پیروزی انقلاب اسلامی انگیزه خوبی برای خیزش دوباره اخوان بوده است.^{۲۰}

از آن زمان تا جنگ خلیج فارس، حرکت با یک دوره فترت دوازده سیزده ساله روبه رو شد. اما وقوع این جنگ و پیامدهای آن، بار دیگر زمینه ساختاری مساعدی را در اختیار «سلفی ها» قرار داد. اما این بار دیگر جنبش تنها به صورت تک ستاره هایی چون العتیبی نبوده، بلکه در شکلی فراگیر بین نو وهابیون تجلی یافت. روحانیان وهابی به دنبال حرکت روشنفکران تحصیل کرده دست به کنش سیاسی اعتراض آمیز، نصیحت به ملک فهد، پرداختند. دلایل متعددی نیز برای رفتار سیاسی آنها می توان ارائه کرد:

۱. همان گونه که گفتیم، نخبگان حاکم بر عربستان سعودی از آغاز با حمایت دینی سلطه خویش را بر مردم تحمیل می کردند. مردم نیز به دلایل سیاسی، نه ایمانی، از آن حمایت می کردند. از جمله اینکه وجود یک مرکزیت قوی در چارچوب عقیدتی اهل تسنن برای مقابله با مارکسیسم و حکومت های مارکسیستی ضروری است. همچنین پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران که شیعیان نیز دارای مرکزیتی قوی شدند، وهابیون تقویت حکومت آل سعود را وظیفه شرعی جدی تر برای خویش دانستند. اما اکنون، پس از جنگ خلیج فارس، کوس رسوایی و وابستگی حاکمان سعودی به آمریکا و کینه توزی های آنان با اسلام و ملیتهای مسلمان چنان آشکار شده که نه فقط روحانیان این کشور توان توجیه وضعیت را ندارند، بلکه خود نیز زیر سؤال رفته اند. به همین دلیل، گروهی از روحانیان به یکی از عوامل قدرتمند ضدیت با آل سعود تبدیل شده اند.

۲. رشد آگاهی های مردمی متعاقب بحران خلیج فارس موجب شده است روحانیان، حتی به رغم میل خود، نتوانند در کنار نهادهای سیاسی آل سعود قرار گیرند. به عبارت دیگر، آنها چند قوم عقب تر از مردم هستند و با تحریک مردم همگام می شوند.

۳. جنگ خلیج فارس به هدفهای واقعی اش، یعنی امنیت جریان نفت و دفع تهدید صدام و تامین امنیت کشورهای نفت خیز، رسید اما با سرکوب بزرگترین قدرت غیر مذهبی منطقه، موجی از ایدئولوژی گرای را با خود به منطقه آورد که تنها اسلام گرایی می توانست پاسخگوی آن باشد. ولی، چون شاخه محافظه کار بنیادگرایی اسلامی سعودی دیگر از مقبولیت عام برخوردار نبود، لذا شاخه رادیکالی بنیادگرایی شروع به رشد کرد. این شاخه تاکنون در کشورهای دیگر نیز به پیشرفتهای نایل آمده است.^{۲۱} انشعاب روحانیان نو وهابی از وهابیت سنتی هوادار حکومت نیز مؤید این نظر است.

۴. جنگ خلیج فارس موجب سیاسی شدن روحانیان وهابی شده است. سیاستی که آنها تأکید بسیار بر جدایی اش از دیانت داشتند و آن را از بدعتهای شرك آور می دانستند. فتاوی متعدد بن باز رئیس هیئت کبار علماست و ریاست نهاد دینی عربستان سعودی را نیز برعهده دارد، در خصوص موضوعات مختلف از جمله جواز رجوع اختلاف ارضی قطر و بحرین به دیوان لاهه^{۲۲} و نیز صدور تحریم شرکت در کنفرانس جمعیت و توسعه در مصر و نیز اظهارات و سخنرانی ها و نامه های سیاسی روحانیان همگی گواه صدق این مدعاست.

۵. جنگ خلیج فارس دارای پیامدهای منفی برای عربستان سعودی بود تا جایی که در مجموع می توان این کشور را در جزو یکی از بازندگان جنگ دانست. عربستان سعودی برای دفاع از سرزمین و سلطنت خود به دعوت از کفار نصاری، یعنی آمریکایی ها، اقدام کرد. ورود آمریکایی ها با آن ذهنیتهای مسلمانی و باور اصلی تولی و تبری، آن هم در مهبط وحی، ناسازگار بود. اما فهد بین «بد» و «بدتر»، «بد» را برگزید و حضور ۵۰۰ هزار آمریکایی را پذیرفت. اما اصل حضور بیگانگان و مسائل حاشیه ای آن که طبعاً در جو بدبینی انعکاس شدیدتری می یافت برای حکومت سعودی مشکلات دامنه داری را ایجاد کرد — به عنوان مثال، خبر «مسیحی شدن یک دختر عربستانی در محله الربوة در ریاض، پس از اینکه روابطی با یکی از سربازان نیروهای متحدین برقرار می کنند» یا خبر «مسیحی شدن یکی از شاهزادگان سعودی در پاریس» (شاهزاده موتد). این گونه اخبار، پیوسته احساسات مذهبی خطبا و روحانیان تندرو سلفی را جریحه دار کرده و بهانه ای به دست آنها داده تا حکومت را در «فعالتهای تبلیغاتی مسیحیت» مقصر قلمداد کنند و آن را آماج حملات خویش قرار دهند.^{۲۳}

اما اوج فعالیت های نو وهابیون را می توان در «مذاکرة النصیحة» (اندرزننامه) دانست که در پاییز ۱۳۷۱، خطاب به ملک فهد صادر شد. اهمیت بیانیه در این است که از پرداختن به مسائل فرعی مانند محدودیتهای اعمال شده بر زنان^{۲۴} یا کیفیت برنامه های تلویزیونی اجتناب

ورزیده و به مسائلی اصولی نظیر آینده دولت توجه کرده است. محورهای این بیانیه در ۱۰ بند تنظیم شده است: ۱. نقش علما و مبلغان؛ ۲. قوانین و لوایح؛ ۳. قضا و دادگاهها؛ ۴. حقوق و کرامت انسانی؛ ۵. وضعیت ادارات و مؤسسات؛ ۶. ثروت و اقتصاد؛ ۷. سازمانهای اجتماعی؛ ۸. ارتش؛ ۹. تبلیغات؛ ۱۰. روابط خارجی.^{۲۵} البته، زیراندازنامه را ۱۰ تن از ۱۷ تن علمای کبار نیز امضا کرده اند که ظاهراً قصد براین نبوده است که به صورت علنی منتشر شود. اما بعد که منتشر می شود، هیئت «کبار علما» طی نامه ای به فهد از این اقدام بشدت انتقاد می کند. پاسخ مجدد سلفی ها حاوی نکاتی است^{۲۶} که برای درک روندهای فکری روحانیان سلفی معاصر لازم است. آنها از عدم واکنش هیئت کبار علما در قبال موضوعات بوسنی، الجزایر، سومالی، کشمیر، مصر و تونس و در مقابل سلطه کفار و مسیحیان بر منطقه انتقاد می کنند و می گویند بهتر بود به جای انتقاد از اندرزنامه به این گونه مسائل پرداخته می شد. پس از آنکه هیئت را متهم به تفرقه اندازی می کنند، اظهار شگفتی می نمایند و با ذکر حدیثی از پیامبر (ص) می گویند که پیامبر (ص) «نصیحت زمامداران» و وحدت و عدم تفرقه را یک جا ذکر کرده و نصیحت را لازمه وحدت و عدم تفرقه دانسته است.

«سرانجام اینکه نفس فتوای شما [هیئت کبار علما] که جواز کمک گرفتن از

نیروهای کافر را صادر کرده اید و در اثر این فتوا تعداد ۵۴۰ هزار سرباز آمریکایی

در عربستان سعودی مستقر شد، دلیل بر «ضعف ارتش» است، و اگر نیست،

پس چرا فتوای جواز استفاده از نیروهای کافر را صادر کرده اید.»

سرانجام، در مه ۱۹۹۳، عبدالله بن سلیمان المسعری و عبدالله حمود التویجری، حمد بن ابراهیم الرشودی، عبدالله بن جبرین، عبدالله لجلالی، سلمان العوده و سفرالحوالی «کمیته دفاع از حقوق مشروع» را تشکیل دادند.^{۲۷} اما ملک فهد با فتوایی که از هیئت کبار علما گرفت، هر گونه حرکت سیاسی را ممنوع اعلام کرد. لازم به ذکر است که عبدالعزیز باز، نیز این فتوا را امضا کرده بود. به دنبال صدور این فتوا، نیروهای امنیتی عربستان سعودی اقدام به دستگیری اعضا و بنیانگذاران این کمیته کردند. نیروهای امنیتی ۴۰۰ تن از اعضای کمیته را دستگیر کردند. در میان دستگیرشدگان ده ها تن از استادان دانشگاه، خطبای مساجد، وکلای دادگستری و پزشکان به چشم می خورند.^{۲۸}

عبدالله المسعری یکی از بنیانگذاران کمیته دفاع از حقوق مشروع توانست از عربستان سعودی خارج شود و در لندن به مبارزه خویش ادامه دهد. او به طور مداوم بیانیه هایی درخصوص موضوعات مختلف منتشر می کند (مه ۱۹۹۳). یکی از این بیانیه ها به موج

بازداشت بیش از هزار نفر روحانی و دانشگاهی مخالف در عربستان سعودی در ناحیه بورایده واقع در ۳۰۰ کیلومتری شمال غربی ریاض اشاره دارد.^{۲۹} همچنین یک هفته نامه انگلیسی ضمن درج خبر اعزام گروههای ترور از سوی حکومت عربستان سعودی برای به قتل رساندن مخالفانش در انگلستان می نویسد:

«سازمانهای اطلاعاتی غرب موفق به شناسایی ارتباط میان پلیس مخفی عربستان سعودی و عوامل جاسوسی اسرائیل و مراکش در این طرح شده اند. محمد مسعری (پروفسور فیزیک) و دکتر ساعد فیکوه، رئیس کمیته دفاع از حقوق مشروع شهروندان عربستان سعودی، بیش از دیگران در معرض خطر هستند. این دو تن از خانواده فهد هستند و پر قدرت ترین مخالفان حکومت محسوب می شوند که از حمایت مالی بی حد و حصری نیز برخوردارند و با برخی از مراکز قدرت در عربستان سعودی ارتباط دارند.»^{۳۰}

روابط خارجی

روابط خارجی یکی از محورهای دهگانه اندرزنامه را تشکیل می دهد. اسلام گرایان وهابی از موضع گیری دولت عربستان سعودی در قبال اسرائیل ناخشنودند. در گذشته، مسئله اسرائیل یکی از مسائلی بود که دولت پیوسته به عنوان رهبر جهان اسلام با آن برخورد می کرده است. اوج این برخورد را در دوران ملک فیصل می توان مشاهده کرد. البته، آل سعود پیوسته ترجیح داده است که به جای اعزام نیرو برای مبارزه با اسرائیل پول و امکانات اقتصادی اعطا کند (شاید به دلیل اجتناب از تأثیرپذیری ارزشی سربازانش از سربازان دیگر دول عربی).^{۳۱} اما امروزه از آن تبلیغات کذایی دیگر خبری نیست؛ زیرا متعاقب جنگ خلیج فارس، دشمنی با صدام حسین جای خود را به دشمنی با اسرائیل داد و لذا، با توجه به احساس دین خاندان سلطنتی سعودی به آمریکا، تغییر موضع این کشور در قبال اسرائیل قابل پیش بینی بود. در ۱۹۸۰، فهد طرح صلح خویش را که متضمن به رسمیت شناختن اسرائیل بود به کنفرانس فاس ارائه داد. او در سخنرانی عید فطر ۱۴۱۵ خویش بر حمایت از روند مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل تأکید کرد و اذعان داشت: «شعارهای تند برای ما گران تمام شده است، ضمن اینکه امتیازی نیز به دست نیاورده ایم.»^{۳۲} سرانجام، خبر لغو «جنبه های ثانوی و ثالث تحریم» اعضای شورای همکاری خلیج فارس علیه شرکتهای اسرائیلی^{۳۳} و گشایش فضای هوایی عربستان سعودی بر روی هواپیماهای اسرائیل^{۳۴} و گزارش خبرگزاری فرانسه مبنی بر دیدار پنج عضو برجسته کمیته یهودیان آمریکا از آن کشور و دیدار با فهد و شش وزیر و

تقاضای لغو تحریم اقتصادی علیه اسرائیل،^{۳۵} همگی حکایت از زمینه سازی تسلط اسرائیل در منطقه می کند، آن هم زمانی که عنصر «اقتصاد» نقش مهمی را عهده دار است. بدین ترتیب، اسرائیل با تسخیر بازارهای اعراب عملاً به آرمان خویش و تحقق سلطه از نیل تا فرات دست می یابد. طبیعی است که انعکاس این گونه اخبار افکار عمومی وهابیون متعصب ضد یهود و ضد مسیحی و مسلمانان غیر وهابی و شیعیان را بر می انگیزد. این امر، همچون مخالفت با سیاستهای آمریکا، همگرایی کلیه جناحهای مسلمان عربستان سعودی (وهابی، غیروهابی و شیعیان) را مهیا می کند و حکومت سعودی را از حیث مشروعیت نظام خود دچار مشکل می سازد. البته، این چرخش سریع نیز از پیامدهای جنگ خلیج فارس بوده و به نظر می رسد تحت تاثیر فشار آمریکا صورت گرفته است. این امر، به نوبه خود از بعد داخلی به زیان خاندان سلطنتی خواهد بود؛ زیرا علمای وهابی پیوسته این مسئله را به عنوان شاخصی برای مشروعیت آل سعود می شناخته اند.^{۳۶} لذا موضعگیری های کنونی نخبگان سیاسی عربستان از جمله «محرکه های» جنبشی فراگیر در این کشور می تواند تلقی شود - هر چند حمایت بن باز و صدور مجوز سازش با اسرائیل بنا به تشخیص زمامداران عربستان و بر اساس ضرورت ممکن است این چالش را کم رنگ کند.^{۳۷}

عربستان سعودی در جنگ داخلی بین یمن شمالی و جنوبی از یمن جنوبی و رهبر کمونیست یمن، علی سالم البیض، حمایت کرد. این امر، اعتراض شدید ۲۵ تن از فقهای عربستان سعودی را برانگیخت. آنها یمن جنوبی را مسبب همه مشکلات گذشته و حال یمن دانسته و گوشزد کردند که مردم یمن نمی بایست جنایات کمونیستها در بخش جنوبی این کشور را از یاد ببرند. این مسئله خود چالشی در برابر دولت عربستان سعودی بود که می کوشید حمایت اعراب و جامعه بین المللی را متوجه استقلال طلبان جنوب کند. اعتراض فوق، در واقع، اقدامی شجاعانه در جهت پایان دادن به دیکتاتوری در عربستان سعودی و بالابردن نقش رهبری فقهای اسلامی ارزیابی شد.^{۳۸} این موضوع یکی از شدیدترین رویارویی های علنی علمای سلفی با دربار سعودی بود.

بعلاوه، خبر بر کناری شیخ ابراهیم لافصری، امام جماعت مسجد النبی (ص)، به خاطر سخنان ضد آمریکایی اش در مسجد النبی (ص) نیز از جمله مواردی است که می تواند به عنوان شاخص صف آرایی علمای وهابی و دربار سعودی در نظر گرفته شود.^{۳۹} در ارزیابی نهایی، در خصوص رویارویی علمای وهابی با دربار باید به این سؤال پاسخ داد که آیا روحانیان وهابی در مراتب امر به معروف و نهی از منکر خویش، از مرحله

«نصیحت» پا فراتر می نهند و چنانچه نصایح مؤثر نیفتد، وارد مراحل بعدی آن و در نهایت قیام مسلحانه علیه آل سعود خواهند شد یا اینکه تکلیف خویش را تمام شده تلقی کرده، از جهت شرعی خود را موظف به چنین عملی نمی دانند؟ البته، احتمال دارد اندیشه های جدید نووهابی حق معارضه ضد حاکم جور را تجویز کند یا اینکه اصولاً خاندان سعود را از مصادیق کفر آشکار و جلی شناسایی نماید، چنانکه صاحب کتاب *الکواشف الجلیة فی کفر الدولة السعودية*، مرشد ابن عبدالعزیز سلیمان النجدی، بر این باور است که در چنین وضعیتی راه حل تنها «جهاد» یا «هجرت» است. او می گوید علما تصریح کرده اند که «اگر کفر آشکار شد، واجب است قیام کرد و آن را از بین برد و تغییر داد تا شریعت خداوند و توحید برقرار شود و هرکسی سستی نشان دهد باید «هجرت» کند تا مجبور به سازش با کفر نشود.^{۴۰}» بنابراین، بر اساس این دیدگاه، تکلیف صرفاً محدود به نصیحت نمی شود، بلکه مقابله قهرآمیز نیز همچون جهیمان العتیبی تجویز می گردد.

حمایت بن باز از ملک فهد و نیز پشتیبانی «هیئت کبار علما» از نظام سیاسی و صدور فتوای بازداشت مخالفان و منع فعالیت سیاسی تا حدودی توانست رویارویی سلفی ها و حکومت را بتعویق اندازد.^{۴۱} اما همزمان، در درون دستگاه رسمی دینی که بن باز ریاست آن را بر عهده دارد، انشعابهایی صورت می گیرد. اگر چه همچنان «هیئت کبار علما» جایگاه خویش را به عنوان دستگاه سرکوب در کنار «سازمان امنیت عربستان» و «ارتش و گارد ملی» و «مطبوعات وابسته» حفظ کرده است. هیئت از جهت مشروعیت بخشی سیاسی همچون سوپاپ اطمینان حکومت عمل می کند. اما به هر تقدیر، مخالفتهای روحانیان برجسته جناح سلفی را نمی توان نادیده گرفت، بویژه که این مخالفتها از حمایتهای مردمی نیز برخوردار است.

تحلیل محتوای مطبوعات در خصوص عربستان سعودی بخوبی بیانگر این نکته است که روند مخالفتهای اخیر در بستری جاری است که هیچگاه خاموشی نخواهد داشت، بلکه به طور روز افزون اوج خواهد گرفت. اخبار پیوسته از اوج گیری بحران اقتصادی، دستگیری و بازداشت دسته جمعی روحانیان و مردم، انتشار بیانیه انجمنها و گروههای مخالف، خرید تجهیزات ضد شورش،^{۴۲} آماده باش نیروهای امنیتی و پلیس جهت مقابله با هر گونه تشنج داخلی، حضور گسترده نیروهای امنیتی در سطح شهرها، خروج جمع زیادی از روشنفکران و استادان دانشگاهها به آمریکا و اروپا، افزایش حسابهای شخصی خاندان آل سعود در بانک بین المللی و اوج گیری اعتراضات، حتی در دربار آل سعود، حکایت دارد. بعلاوه، اعتراف

فهد مبنی بر وجود نارضایتی در سطح جامعه^{۴۳} و تشبیه وضعیت کنونی عربستان سعودی با وضعیت ایران در آستانه انقلاب از سوی تحلیل گران،^{۴۴} اعطای امتیازات گوناگون به غرب در زمینه رابطه با اسرائیل و لغو جنبه ثانوی و ثالث تحریم، خریدهای تسلیحاتی و مشکلات مرزی با همسایگان از جمله محورهای عمده اخبار مربوط به این کشور است.

جریان اسلامی غیروهابی

یکی دیگر از زمینه‌هایی که به واسطه جنگ خلیج فارس نمود یافته، ایستادگی و مقاومت حجازی‌ها در مقابل نجدی‌هاست. افزایش رقابت خصمانه بین نجدی‌ها و حجازی‌ها یکی از روندهای محتمل تحول در آینده است. یکی از عوامل افزایش این خصومت اقدامات دولت در غصب ظالمانه اراضی مکه و مدینه از حجازی‌های بومی و فروش آن به ارقام سرسام آور است. هم‌اکنون، اقلیت نجدی قدرت سیاسی، ارتش و قوای مسلح را در اختیار دارد.^{۴۵} بویژه افراد گارد ملی که وظیفه حفاظت از خانواده سعودی را بر عهده دارند عمدتاً اهل نجد هستند. افسران اهل نجد به رغم نداشتن تحصیلات عالی دارای مقامات مهم در ارتش هستند. به همین دلیل نیز از وفاداری بیشتری نسبت به حکومت برخوردارند. اما افراد اهل حجاز حتی اگر تحصیلات عالی داشته باشند نمی‌توانند به مقامات عالی دست یابند. حجازی‌ها غالباً با مسلمانان سراسر جهان پیوندهای سببی دارند و از تساهل مذهبی و روح تسامح، بر خلاف نجدی‌ها برخوردارند. نجدی‌ها بر روحیه جنگجویی خویش می‌بالند و به حجازی‌ها به چشم افراد کم جرئت می‌نگرند؛ زیرا حجازی‌ها در دهه ۲۰، وقتی نیروهای عبدالعزیز به مکه و مدینه حمله بردند، در برابر این نیروها مقاومت زیادی از خود نشان ندادند. نجدی‌ها سعی دارند تفکر وهابی خود را به این اکثریت حجازی تحمیل کنند. شاه فهد در دسامبر گذشته، فرمانی را که یک قاضی نجدی درباره یکی از موضوعات مربوط به وقف در حجاز صادر کرده بود، لغو نمود. یکی از موارد آن حکم تکفیر سید محمد علوی مالکی، از رهبران دینی حجاز، بود. این تصمیم شاه از بروز یک بحران سیاسی و گسترش چند دستگی در میان مناطق و استانهای مختلف این کشور جلوگیری کرد؛ زیرا پس از صدور فتوای قاضی نجدی، مردم حجاز خشم و نارضایتی خود را با حضور در جلساتی که مالکی هر روز به هنگام مغرب برگزار می‌کرد، نشان می‌دادند. آنها می‌گفتند: «اگر حضور در جلسات مالکی جرم محسوب می‌شود، پس ما همه در جلسات وی حاضر می‌شویم.» در واقع، هر

روز جمعیت جلسات بیشتر می شد تا اینکه از بیم بحرانی شدن وضع فهد به لغو حکم اقدام کرد. از سوی دیگر، علمای حجاز مسئله شرک بودن مراسم جشن و شادمانی روز تولد پیامبر ث را که در کتاب توحید سال سوم دبیرستان آمده است، مردود اعلام کرده اند و آن را با روز ملی عربستان که هر ساله جشن گرفته می شود، مقایسه نموده اند. شایان ذکر است که این موضع گیری نظرات آنها را به شیعه نزدیک تر می کند. همچنین آنها توصیه کرده اند که به جای طرح این مباحث بهتر است جلو معاملات ربوی بانکهایی را گرفت که درهای آنها به روی مسجد الحرام باز می شود.^{۴۶}

خاندان آل سعود بر این باورند که اصولاً حجازی ها که اهالی شهرهای مدینه و مکه و جده را تشکیل می دهند به جهت اینکه بازمانده های زایران عتبات عالیات هستند، شایستگی پذیرش و تصدی مسئولیتهای دولتی را ندارند. به همین علت نیز حجازی ها کمتر در ارکان دولتی صاحب مقام و منصب می باشند.^{۴۷}

به هر تقدیر، جنبش مردم مسلمان غیر وهابی سرزمین حجاز، از فردای جنگ خلیج فارس مجال اظهار وجود پیدا کرد. اما آنچه در این مورد شایان ذکر است اینکه دستگاه سرکوب حکومت، اعم از «هیئت کبار علما» و نیروهای امنیتی، خشونت فوق العاده ای را نسبت به مخالفان غیر وهابی روا داشته است. به همین دلیل، این جنبش پیوسته آهسته تر و محتاط تر حرکت می کند. به عنوان مثال، حتی انتقاداتی را که روحانیان و روشنفکران وهابی از حکومت می کنند و همگی تصدیق می نمایند، اگر یک غیر وهابی آن را تکرار کند، به طور قطع جاننش به خطر خواهد افتاد.^{۴۸} بعلاوه، این جنبش، همانند جنبشهای عراق و سوریه که به واسطه حکومت اقلیت خصیصه قومی پیدا کرده، دارای ویژگی های قومی است و جهت گیری های ضد نجدی دارد.

جریان اسلامی غیر وهابی شیعیان

شیعیان عربستان سعودی که بیشتر در استانهای شرقی و شهرهای قطیف و حسا سکونت دارند، تقریباً ۱۵ درصد جمعیت ۱۷ میلیونی عربستان سعودی برآورد شده است.^{۴۹} (۸/۵ درصد بقیه اهل تسنن هستند که البته به نظر می رسد حدود ۲۰ درصد آنها از نحلۀ فکری حنبلی و وهابی باشند). مناطق نفت خیز نیز عمدتاً در همین ناحیه واقع شده است. گرچه از زمان عبدالعزیز، حکومت آل سعود از حقوق نسبی شیعیان در اقامه نماز و ادای فرایض مذهبی در مساجد خود در قبال وهابیون متعصب و افراطی دفاع کرده است، اما وهابیون همچنان

به اعمال فشار و تبعیض‌های گوناگون برای تحمیل عقاید خود به آنها ادامه داده اند. یکی از چالش‌های تاریخی و معاصر وهابیون و آل سعود تفاوت رفتار آنها با شیعیان بوده است. اما به هر تقدیر حمایت محدود حکومت از شیعیان دلیل بر اختلاف فاحش میان نگرش و رفتار سیاسی آل سعود و آل شیخ در قبال شیعیان نمی شود؛ زیرا اصولاً شیعیان، حاکمان وهابی را همچون اهل تسنن ولی امر نمی دانند و مبارزه با حاکم ظالم و قیام علیه او را تکلیف شرعی می دانند. تبعیض‌های اجتماعی، اقتصادی و اعتقادی دولت علیه شیعیان نیز انگیزه‌های چنین رفتاری را فراهم می کند. دولت در کنار نهاد سلفی که به صدور فتوای پاپی و گوناگون علیه شیعیان می پردازد، همچنان به بازداشت شیعیان، مصادره اموال و توقیف گذرنامه و ضرب و شتم و کشتار شهروندان معترض شیعه، ممنوعیت استخدام در ادارات دولتی و ارتش، ممانعت از ادامه تحصیل و عدم اعطای حق دفاع فرهنگی در قبال سیل تهاجم و تهمتهای فرهنگی مخالفان ادامه می دهد. آل سعود پیوسته به این دلیل که برگزاری مراسم عاشورا، احتمالاً موجب تحریک وهابیون می شود، رسماً آن را ممنوع ساخته است. اما به رغم همه این محدودیتها این مراسم به نماد مبارزه ضد حکومتی تبدیل شده است و برگزاری آن همواره جلوه ای از خشم و اعتراض علیه حکومت را به نمایش می گذارد. همچنانکه چندی پس از قیام کعبه، از سوی العتیبی در نوامبر ۱۹۷۹ (محرم ۱۴۰۰)، شورش شیعیان حسا و قطیف و دیگر ایالت‌های شرقی در ایام مراسم عاشورای حسینی رخ داد. این شیعیان که از نظر اقتصادی در فعالیتهای کوچک تجاری اشتغال دارند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تحت تاثیر ارزش این انقلاب قرار گرفتند. به رغم تلاش حکومت جهت جلب حمایت آنان متعاقب جنگ خلیج فارس و اعطای فرصتهای اقتصادی مناسب، با توجه به تاریخ طولانی مبارزات آنها علیه حکومت در فرصتهای ایجاد شده و نارضایتی گسترده بین آنها، به احتمال زیاد همچنان این جنبش یکی از منابع مهم تغییرات در آینده خواهد بود.

بحران اقتصادی

علائم بحران اقتصادی در نظام حکومتی عربستان سعودی آشکار است. در زیر به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. عربستان به رغم اینکه اولین تولیدکننده نفت در خاورمیانه بوده و زمانی یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان محسوب می شده است، هم اکنون، از بحران شدید اقتصادی رنج می برد و به صورت یکی از کشورهای مقروض جهان درآمده است. این کشور قادر به

بازپرداخت بدهی های خود نیست و به قسط بندی آنها پرداخته است.

۲. بحران اقتصادی موجود در روابط تجاری این کشور با شرکتهای تجاری آمریکایی و اروپایی اثر سوء گذاشته است. این شرکتهای بناچار در پی یافتن بازارهای جدیدی برای محصولات خود هستند و می کوشند مطالبات خویش را وصول کنند.

۳. بحران اقتصادی موجب عقب افتادن حقوق کارکنان دولت شده است. معمولاً حقوق آنها ماهها پرداخت نمی شود.

۴. قطع مداوم آب و برق از یک سال پیش آغاز شده است. در تابستان امسال، ساکنان برخی از مناطق مسکونی در حومه ریاض در گرم ترین ماههای سال دست کم دو سه روز در هفته با قطع آب روبه رو بوده اند. قطع برق نیز در این روزها پدیده ای عادی شده است. دولت ناچار شده است جریمه های سنگین برای مشتریان پر مصرف وضع کند. همچنین نوبت کاری در ادارات را تا سه ساعت تقلیل داده است.

همچنین اعتراف شاه فهد به وجود بحران اقتصادی نیز خود گواهی بر وجود بحران است. او در مصاحبه با حضر الباطن، آژانس مطبوعاتی سعودی، به وجود بحران مالی در این کشور به دلیل تأمین هزینه های جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس اعتراف کرد. او گفت:

«عربستان با تأمین هزینه های گزاف تنها مسئولیت خود را در قبال همسایگانش انجام داده است، آنچه در کویت اتفاق می افتد بر عربستان سعودی نیز تأثیر می گذارد.»^{۵۰}

اما دلایل این بحران اقتصادی چیست؟ دلایل این بحران می تواند در مصرف بیش از حد درآمد، فقدان پس انداز و نیز کاهش قیمت نفت باشد که بتدریج اثرات خود را آشکار ساخته اند. ضمن اینکه سوء مدیریتها و فسادهای مالی دربار، هزینه های سنگین نظامی و شبکه رفاهی گسترده نیز در پیدایش این بحران مؤثر بوده اند.

به طور کلی، بودجه عربستان سعودی در سه بخش عمده به مصرف می رسد:

الف) خریدهای نظامی پرداخت و مخارج مستشاران نظامی خارجی که حدود یک سوم بودجه را در بر می گیرد؛

ب) هزینه های مربوط به خاندان آل سعود (خانواده های ۷ هزار نفری) که حدود یک سوم درآمدهای نفتی را بخود اختصاص می داده است؛

پ) هزینه های جاری و عمرانی کشور.

حمایتهای مالی بین المللی و منطقه ای عربستان سعودی نیز یکی دیگر از جریانهای

صرف بودجه کلان این کشور بوده است. کمکهای مالی این کشور به سوریه برای ایجاد موازنه بین مصر و سوریه، کمکهای مالی به الجزایر برای سرکوب اسلام گرایان در مناطق اشغالی برای تحت فشار قرار دادن عرفات (قبل از جریانات اخیر)، کمکهای مالی به الجزایر برای سرکوب اسلام گرایان به منظور جلوگیری از رشد روندهای دموکراتیک در کشورهای خاورمیانه نمونه هایی از این دست است.^{۵۱}

بنابر اظهارات کارشناسان اقتصادی غرب، عربستان سعودی طی ۱۹۹۰-۱۹۸۰ مبلغ ۱۸۰ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی خود را به خاطر جنگ ایران و عراق و سیاستهای حاکمان وقت خود از دست داده است.^{۵۲} به گفته مطبوعات غربی، هزینه نظامی این کشور در دومین جنگ خلیج فارس و اشغال کویت به بیش از ۵۰ تا ۵۵ میلیارد دلار بالغ شده است. این کشور در طول بحران نیز برای جبران نقاط ضعف نظامی خود به خریدهای عظیم نظامی پرداخت که بار مضاعف مالی را بر نظام اقتصادی این کشور وارد کرد.

کاهش قیمت نفت به دلیل تولید مازاد بر احتیاج بازار که از ۱۵ سال پیش به خاطر اضافه تولید عربستان سعودی پدید آمد، خود ضربه هولناک دیگری بر پیکر اقتصاد این کشور وارد کرد. به نظر می رسد که هزینه های جنگ خلیج فارس و افزایش هزینه های نظامی متعاقب آن و نیز افت قیمت نفت از جمله عوامل اصلی بروز بحران جاری اقتصادی در عربستان سعودی باشد؛ زیرا مخارج دربار، هزینه های جاری و شبکه سوبسیدها از قبل وجود داشته است. البته، با توجه به روند روبه رشد نارضایتی های داخلی، ممکن است بخشی از مخارج نظامی برای همراه سازی غرب و کشورهای بزرگ باشد؛^{۵۳} زیرا در پی جنگ خلیج فارس و افزایش وابستگی نخبگان حاکم به آمریکا و غرب، بعید نیست این کشورها این گونه خریدهای نظامی را بر سعودی ها تحمیل کرده باشند. روزنامه واشنگتن پست مشکل عمده سعودی ها را مخارج نظامی می داند و به نقل از یک تحلیل گر غربی می نویسد:

«آمریکا خود عامل بخشی از مشکلات مالی عربستان سعودی است؛ زیرا این کشور پادشاهی عربستان را به طور مرتب وادار به خرید تسلیحاتی از شرکتهای آمریکایی می کند.»^{۵۴}

روزنامه فوق با اشاره به سفر کلیتون به عربستان سعودی به نقل از مقامات آمریکایی نوشت که کلیتون در این سفر در ملاقات با فهد، او را وادار به خرید ۶ تا ۷ میلیارد دلار تسلیحات نظامی کرد. بنابراین، حکومت سعودی، صرف نظر از فشار وارده از سوی آمریکا، خود در یک چالش حداقل دو جانبه در تصمیم گیری گرفتار آمده است. اگر از خریدهای

تسلیماتی خود برای کاهش بار اقتصادی بکاهد، ممکن است نتواند نیازهای امنیتی مرزهایش را تامین کند. همچنین ممکن است آمریکا متضرر شود و به اعمال فشار پردازد؛ زیرا سعودی ها، با توجه به مشکلات داخلی، برای بقای حکومت خویش چشم به حمایت های آمریکا دوخته اند. بنابراین، آنها در صدد هستند به بهانه خرید تسلیحات هم که شده از حمایت و پشتیبانی آمریکا برخوردار شوند.^{۵۵}

پیامدهای سیاسی این مشکلات اقتصادی و بحران اقتصادی چه خواهد بود؟ رابطه بین دو متغیر اقتصادی و ثبات و بی ثباتی سیاسی در نظام عربستان سعودی چگونه جلوه گر خواهد شد؟ در کل، درآمدهای بزرگ حاصل از صدور نفت در این کشور معجزه کرد. درآمدهای نفت موجب شد تا پیوسته عنصر اقتصاد در خدمت ثبات و استحکام حکومت این کشور قرار گیرد. اما آیا می توان اکنون به طرح این فرضیه پرداخت که همان گونه که در گذشته مسائل اقتصادی (نفت) در خدمت حکومت سعودی بوده است، از این پس، در خدمت مخالفان نظام قرار گرفته و یا خواهد گرفت؟ و شواهد متعددی وجود دارد که می تواند این فرضیه را تایید کند.

مشکلات اقتصادی جاری و ادامه آن بر وضعیت زندگی مردم تاثیر گذاشته و موجب نارضایتی روزافزون مردم شده است. تأخیر پرداخت حقوق کارکنان دولت، نارسایی های موجود در شبکه توزیع آب و برق، پایین بودن سطح بهداشت عمومی و نیز کاهش سوبسیدها همگی از جمله مسائلی است که به بحران آتی و بی ثباتی در این کشور کمک خواهد کرد.

ادامه مشکلات و بحران اقتصادی ممکن است اختلافاتی را در دربار و خاندان سعودی بر سر مدیریت و نحوه اداره کشور ایجاد کند. به احتمال زیاد یکی از واکنشهای معقول چه در سطح توده ها و چه در سطح خاندان حاکم ممکن است طرح این سؤال باشد که سهم فساد مالی دربار و اسراف و ریخت و پاشهای خاندان ۷ هزار نفری در ایجاد این بحران چیست؟ لذا این مسائل نیز ممکن است متغیرهای اقتصاد را به ابزاری علیه خاندان حاکم تبدیل کند؛ و چه بسا در بین خاندان آل سعود نیز شاهد نارضایتی هایی با دست مایه ای اقتصادی باشیم. به عبارت دیگر، تقاضاهای خانوادگی آل سعود پیوسته رو به افزایش است. هم به دلیل افزایش روزافزون تعداد آنها و هم به دلیل عطش سیری ناپذیری آنها، قهراً به هنگام بروز تنگنای اقتصادی شکاف در بین خاندان سعودی عمیق تر خواهد شد و ممکن است به ایجاد تغییرات از بالا بینجامد.

اختصاص هزینه های تسلیماتی خود بخود موجب کاهش میزان توان دولت برای تامین

رفاه اقتصادی خواهد شد. با کاهش رفاه اقتصادی نیز باید شاهد اعتراضات و انتقادات توده مردم، بویژه طبقه جدید متوسط، بود. بنابراین، خریدهای نظامی و بار اقتصادی آن نیز به زیان ثبات سیاسی عربستان سعودی عمل خواهد کرد. چنانچه سعودی ها بر اثر فشارهای وارده مجبور به برچیدن شبکه تأمین اجتماعی خود شوند، به احتمال زیاد شاهد بی ثباتی سیاسی خواهیم بود.

شبکه حمایتی مالی عربستان سعودی از کشورهای منطقه و نهادهای بین المللی و نیز مطبوعات در سطح جهانی به دلیل مشکلات اقتصادی سست شده و خواهد شد؛ زیرا ادامه روند پرداخت رشوه و حق السکوت برای جلب حمایت آنها دیگر امکان پذیر نیست. در گذشته، «مطبوعات غربی صرفاً به انعکاس گزارشها و خبرهایی از عربستان سعودی می پرداختند که در حمایت یا تأیید حکومت این کشور بود»^{۵۷}؛ اما اکنون شاهد خلاف این جریان هستیم. در واقع، حقایق تقریباً آن گونه که هست منعکس می شود.

با خاتمه جنگ خلیج فارس، شاهد پایان کمکهای عربستان سعودی به کشورهای نظیر مصر، سوریه و ترکیه هستیم؛ زیرا از یکسو درآمدهای نفتی کاهش یافته و از سوی دیگر هزینه های کمرشکن جنگ خلیج فارس و تجدید ساختار نظامی کشور افزایش یافته است. بنابر این، نقش «رهبری منطقه ای» عربستان سعودی نیز که با حمایتی مالی انجام می گرفت،^{۵۸} به پایان می رسد.

از جهت دیگری نیز متغیر اقتصاد به زیان حکومت سعودی عمل کرده و آن اجرای برنامه های عمرانی پنج گانه از ۱۹۷۰ تاکنون است که منجر به تغییر ساختار عربستان سعودی و پیدایش طبقه جدید متوسط شده است که منبع قدرتمند تغییرات فعلی محسوب می گردد. فشار اقتصادی نظام از درون، آگاهی طبقه جدید و دیگر قشرهای جامعه موجب شده است تا ملک فهد برای کسب رضایت و جلب افکار عمومی داخلی و خارجی دست به اصلاحات ناقصی در نظام حکومتی بزند. تصویب قانون اساسی و اعلام قوانین سه گانه و گشایش مجلسی ۶۰ نفره در اوت ۱۹۹۳، پس از سالها وعده، از جمله این اقدامات است. البته، اعضای مجلس انتصابی هستند. فهد آنها را عمدتاً از دو جناح لیبرالها و رهبران مذهبی و به طور مشخص تر از دانشگاهیان، مقامات رسمی، رهبران مذهبی، افسران سابق ارتش، مسئولان رسانه های گروهی و تجار برگزیده است. رئیس مجلس شیخ محمد بن ابراهیم بن جبر و معاون آن حمود بن عبدالعزیز البدر است.^{۵۹} اما به خاطر انتصابی بودن اعضا و نیز فقدان الزام اجرای تصمیمات و پیشنهادهای آن برای دولت موجبات نارضایتی مخالفان را

فراهم آمده است. شایان ذکر است که دوسوم اعضای مجلس را تحصیل کردگان دانشگاهی تشکیل می دهند. البته، بیشتر انتظار می رفت تاثیر مثبتی بر روند قرون وسطایی تصمیم گیری در این کشور بگذارند، اما آنها فاقد تاثیر گذاری بر روند تصمیم گیری دولت هستند. مجله اکونومیست به نقل لطیفه ای در مورد نقش و جایگاه مجلس شورا از سوری محافل عربستان سعودی پرداخته است: «افسر جوانی در نزدیکی مرز عراق به زن دیوانه ای برمی خورد که سوار بر الاغ بوده و یک میلیون دلار پول نقد همراه داشته است. تصمیم گیری در مورد او طبق معمول به مقامات بالا و سرانجام ملک فهد واگذار می شود. او نیز دستور می دهد که زن به وزارت بهداشت و پول به وزارت دفاع سپرده گردد و الاغ روانه مجلس شورا شود.»^{۶۰}

طبیعی است تنها انجام اصلاحات سطحی هرگز نمی تواند انتظارات مخالفان، (چه لیبرال و چه مذهبی) را تامین کند. در کل، از جمله اصلاحات فهد می توان به تحول در ساختار سیستم اداری و محلی، اعلام تقسیمات جدید کشوری که بر مبنای آن کشور به ۱۳ منطقه اداری تقسیم می شود و نیز تشکیل شورای مشورتی منطقه ای در هراستان اشاره کرد. چشم انداز آینده وضعیت اقتصادی عربستان سعودی برای خاندان آل سعود چندان امیدوارکننده نیست. آیا بحران کاهش خواهد یافت یا همچنان ادامه خواهد داشت؟ آیا شاهد گسترش بحران اقتصادی خواهیم بود؟ این سؤالاتی است که فراروی دولت است. البته، دولت دست به اقداماتی زده است، می توان واگذاری صنایع و مؤسسات دولتی به بخش خصوصی، فروش کارخانجات دولتی و اخذ وام خارجی را در جزو این اقدامات دانست. راه حل کم کردن مخارج قرضه دولتی جهت جبران کسر بودجه^{۶۱} نیز در دستور کار قرار دارد. با توجه به رشد ۳/۵ درصدی جمعیت ۱۷ میلیونی عربستان سعودی، قطع و حتی تداوم سوبسیدهای رفاهی که در طول سه دهه گذشته وجود داشته است نیز برای ثبات عربستان مشکل ساز خواهد بود. این کشور چنانچه بخواهد در جهت حل بحران اقتصادی بکوشد باید در راستای تثبیت و افزایش قیمت نفت حرکت کند. البته، اجلاس دسامبر ۱۹۹۴ (آذر ۱۳۷۳) اوپک را می توان نقطه عطفی در تغییر روش عربستان سعودی دانست. تداوم این روش و نیز امیدواری به رشد تقاضای بین المللی نفت، امیدهایی را برای آنها در جهت پرداخت بدهی های خارجی و فایق آمدن بر مشکلات اقتصادی فراهم ساخته است؛ البته، مشروط بر آنکه در کنار آن به اقدامات دیگری نیز دست زنند. آنها باید خریدهای تسلیحاتی خود را کاهش دهند، ردیفهای مالی مخصوص خاندان سلطنتی را تعدیل کنند، از حمایتهای مالی

بین‌المللی و منطقه‌ای خود بکاهند یا آنها را به طور کامل قطع نمایند، سوبسیدها را بتدریج کاهش دهند و سرانجام، در جهت ایجاد فضای باز سیاسی و امنیت داخلی بکوشند تا در پناه امنیت و ثبات داخلی، فرصت سرمایه‌گذاری‌های خارجی را فراهم آورند. شایان ذکر است که با اوجگیری جریانات چند ساله اخیر، احتمال انجام سرمایه‌گذاری خارجی کاهش یافته است.

در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی نیز هرگونه ناآرامی یا آشوب داخلی که منجر به «توقف جریان نفت» شود یا از روند تصاعدی تولید نفت عربستان سعودی جلوگیری کند، تأثیراتی بر اقتصاد جهانی و نیز افزایش قیمت نفت خواهد گذاشت. به احتمال زیاد می‌توان گفت وضعیت به نفع کشورهای منطقه خواهد بود.

جمع‌بندی علل و عوامل تغییرات و شکل‌گیری جنبشها

همان‌گونه که ملاحظه کردیم، حکومت عربستان سعودی بر اثر فشارهای منابع ارزشی از خارج (منطقه‌ای و بین‌المللی) و نیز منابع ارزشی و محیطی از داخل، بناچار در حال تطبیق خود با وضعیت جدید است. جنگ خلیج فارس زمان وقوع تغییرات ساختاری در این کشور را جلو انداخت و کاتالیزور بسیار قوی برای تسریع و تشدید روند تغییرات در آن شد. این جنگ در تشدید بحران سیاسی دربار، بحران اقتصادی و بحران مشروعیت و مشارکت مردمی به مثابه یک متغیر مستقل بسیار فعال عمل کرده است. فشارهای بین‌المللی بر نظام عربستان سعودی نیز متعاقب این جنگ افزایش یافته است. طرح مباحثی چون دفاع از حقوق بشر، دموکراسی و نظام چند حزبی و مشروطه سلطنتی دموکراتیک، نه اقتداری، رعایت حقوق اقلیتها، آزادی بیان و افکار و تساهل مذهبی به طور روزافزونی شدت یافته است. دول غربی کم و بیش دولت عربستان سعودی را برای انجام تغییرات بشدت کنترل شده تحت فشار قرار داده‌اند. فروپاشی شوروی نیز اهمیت استراتژیک عربستان سعودی را از بین برده است.

سقوط امپراتوری شرق به نوبه خود موجب تقویت باور ناتوانی ایدئولوژی مارکسیستی و برتری نظام غربی شد. این امر، فشارهای سه‌گانه‌ای را بر نظام عربستان سعودی وارد کرد. این فشارها، در بلندمدت، به طور هماهنگ و ارگانیک نظام عربستان سعودی را متحول خواهد ساخت. فشار نظام اقتصادی و تصویب آزادی اقتصادی و خصوصی سازی، فشار بر نظام سیاسی و تلاش برای سوق دادن به آن به سوی دموکراسی و فشار بر نظام اداری و مدیریتی و تمرکز زدایی امروزه در عربستان سعودی کم و بیش تحولاتی را سبب شده است.

به عنوان مثال، اقدامات اقتصادی و تقویت بخش خصوصی، اقدامات سیاسی در جهت تدوین قانون اساسی و قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضاییه) و تأسیس مجلس شورا و اقدامات اداری در جهت تغییر تقسیم بندی کشور و تشکیل شوراهای محلی و منطقه ای شاخص عمده این تحولات هستند.

فشار ارزشهای تحمیلی منطقه ای از خارج نیز به تحول تدریجی و احیاناً جهشی عربستان سعودی کمک می کند. تقویت روندهای مردم گرایی و حرکت به سوی نظمهای دموکراتیک در نظام سیاسی ایران، متعاقب انقلاب اسلامی، قدرت گیری مجلس شورای ملی اردن، برگزاری انتخابات کویت و تشکیل مجلس شورا بر اساس انتخابات مردمی، اعتراضات مردمی در بحرین جهت تأسیس مجلس شورای انتخابی و نیز تحولات یمن همه خبر از روند تقویت حاکمیت های مردمی می دهد که به طبع بر نظام عربستان سعودی و روند اصلاحات در این کشور تاثیر خواهد گذاشت.

حتی جنگ افغانستان نیز بر عربستان تاثیر گذاشته و خواهد گذاشت. مجاهدان عرب سلفی که به آنها «اعراب افغانستان» اطلاق می شود و سالهای سال در افغانستان و پاکستان آموزشهای نظامی و عقیدتی دیده اند، اکنون یکی از منابع نگرانی حکومت سعودی هستند. بازگشت آنها، بویژه اکنون که این کشور در آستانه جنگ داخلی محتمل قرار دارد، گوشه هایی از تاثیر گذاری ارزشی و محیطی مسائل منطقه ای بر عربستان سعودی را به نمایش می گذارند. همچنین مراسم حج و پیام غیر مستقیم اش به اعراب برای مبارزه سیاسی و به دست گیری قدرت و نیز مراودات فرهنگی مسلمانان سراسر جهان در این ایام و تاثیر گذاری ارزشی آن بر مردم عربستان سعودی از دیگر منابع مهم تحولات است. بالاخره، طبقه جدید تحصیل کرده و آگاه به ارزشهای غربی و نیز اسلامی و تقاضای روبه رشد آن برای اکتساب سهم بیشتر قدرت و نیز فشار نووهایبون که با توجه به تأمین بخشی از مشروعیت شرعی حکومت و شکاف ایدئولوژیک موجود در بین آنها و احیاناً تجویز توسل به زور و قهر انقلابی علیه نظام حاکم در مراحل بعد، همگی در کنار افزایش بحران اقتصادی و تشدید موج نارضایتی، حاکی از ضرورت انطباق پذیری نظام عربستان سعودی با وضعیت موجود است تا در پناه آن بتواند این فشارها را پاسخگو باشد. البته، مقارنت این مشکلات با بحران جانشینی و قرار گرفتن این «تنوع بحر آنها» در «زمان واحد» حل بحران را مشکل تر ساخته است.

بنابراین، جنبشی اجتماعی در اشکال و محتوای فکری غربی و اسلامی یا ترکیبی از این دو با تنوع نحله های هر یک در عربستان سعودی در حال شکل گیری است. «زمینه ساختاری

به نسبت مناسب» متعاقب جنگ خلیج فارس و انبساط ناخواسته نظام و شکستن دیوار رعب و وحشت، فرصت لازم برای طرح انتقادات را پس از سالها فراهم ساخت. هم اکنون، به رغم تهدیدات و محدودیتهای سازمانها و عملیات کنترل اجتماعی حکومت، نوعی فضای باز سیاسی ایجاد شده است. این نوع فضای باز سیاسی، همواره مقارن حضور نیروهای بیگانه و یا متعاقب آن در نظامهای اقتداری پدید می آید.

فشار ساختاری نیز در عربستان سعودی وجود دارد. تنوع مشکلات و بحرانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تهدید ارزشی معمولاً ضرورت هویت یابی جنبشهای اجتماعی را فراهم می سازد. در کل، آغاز شکل گیری هر جنبش از شروع یک بحران یا وضعیت ناگوار شروع می شود. تلاش جنبش برای حل مشکل و یافتن راه حل، خود جذبه لازم برای تحقق اصل هویت و همراه یابی را ایجاد می کند. البته، رابطه فشار ساختاری و زمینه ساختاری رابطه ای تنگاتنگ است. ممکن است فشار ساختاری در نظام باشد، اما زمینه ساختاری نامناسب برای رفتار سیاسی فرصت ظهور باقی نگذارد. اما به هر تقدیر، فشار ساختاری در ایجاد زمینه ساختاری مطلوب کنش سیاسی نقشی ممتاز دارد.

«باورهای تعمیم یافته ای» نیز در بین قشرهای مختلف مردم و هواداران جنبشهای اسلامی و غرب گرا در عربستان سعودی وجود دارد. همه آنها در خصوص مشکلات موجود و عدم هماهنگی نظام اتفاق نظر دارند. همه آنها تحول و تغییر نظام را ضروری می دانند. اجماع مردم و گروههای مخالف در خصوص بحران و راه حل سلبی و حذف یا تحول ساختاری، خبر از قابلیت بالقوه و حتی بالفعل یک جنبش اجتماعی قوی دارد. مشکلات اقتصادی و تهدیدات ارزشی نظام قبیله ای دو محور اصلی این «باورهای تعمیم یافته» را تشکیل می دهد. البته، این باورهای تعمیم یافته صرفاً در براندازی و انبساط نظام خلاصه می شود. آنها در مورد نظام بدیل و جایگزین از یکدیگر فاصله می گیرند و احياناً دارای اختلافات فاحشی می شوند.

عوامل شتابزا و محرك نیز کم و بیش در این جامعه وجود دارد. این عوامل یا متأثر از محذورات دوگانه تصمیم گیری نخبگان سیاسی بوده یا متأثر از سوء مدیریت و عدم ایفای نقشهای مناسب است. به عنوان مثال، تحول نگرش و رفتار سیاسی در قبال اسرائیل منجر به گشودن فضای هوایی آن کشور بر روی هواپیماهای اسرائیلی شد. بعلاوه، دعوت از کمیته یهودیان آمریکایی برای سفر به عربستان و مهم تر از همه لغو جنبه های ثانوی و ثالث تحریمهای اقتصادی علیه شرکتهای اسرائیلی و نیز بازداشت امام جماعت مسجد النبی

به دلیل حمله به آمریکا و خلع او از امامت آن مسجد و حتی دعوت از نیروهای نظامی آمریکایی در آن حجم عظیم برای تداوم حکومت خود همگی از محظورات دوگانهٔ نخبگان حاکم بوده است. اما این گونه تصمیم گیری ها، بهانه لازم را برای خدشه دار کردن حیثیت سیاسی و مشروعیت نظام از سوی مخالفان فراهم می کند. آنها می پرسند: چه رابطه ای بین حکومت و آمریکا وجود دارد که از صحبت های ضد آمریکایی امام جماعت مساجد جلوگیری می گردد و واکنش شدیدی در مقابل آن نشان داده می شود؟

گاه نیز این محرکه ها در جوّ سؤ ظن شهروندان نسبت به دولت و از مسائل و اقدامات احياناً بی ارتباط با نخبگان حاکم شکل می گیرد. به عنوان مثال، مسیحی شدن یک دختر عربستانی موج تبلیغات ضد حکومت را به دنبال داشت. البته، عربستان سعودی تاکنون نقش خود را به نسبت ماهرانه بازی کرده است. این حکومت تا به حال مرتکب اشتباهاتی نظیر آنچه شاه ایران انجام داد، از جمله مقاله اهانت آمیز روزنامه اطلاعات با نام مستعار احمدی و یا تغییر تاریخ از هجری به شاهنشاهی و نیز تغییر ساعات که در جو بدبینی آن زمان یک اقدام خصمانه تلقی گردید، نشده است. اما بسیار محتمل است که پس از مرگ فهد زمینه چنین اقداماتی فراهم شود.

مرحله بسیج برای اقدام، همراه یابی، رهبریابی و تشکل و سازماندهی نیز انجام گرفته و در حال تکامل است. متعاقب جنگ خلیج فارس، به طور قریب خبر از سازمان دهی و تشکل جنبشها می رسید. ابتدا گروه های غرب گرا و سپس اسلامی به چنین اقداماتی دست زدند. تشکیل کمیته دفاع از حقوق مشروع از سوی گروه های اسلامی در همین راستا قرار داشت. البته، عملیات کنترل اجتماعی قوی دولت از طریق نهادهای گوناگون نظیر سازمان امنیت کشور، پلیس و نیروهای گارد ملی و سرانه های گروهی و نیز هیئت کبار علما در حال انجام است. به عنوان مثال، حمایت بن باز، رهبر و مفتی اعظم عربستان و رئیس هیئت کبار علما، از حکومت موجب عقب نشینی موقت علمای نووهابی و به تأخیر افتادن رویارویی همه جانبه و فراگیر دولت و نیروهای نووهابی شد و بدین ترتیب، حکومت فرصت زمانی بیشتری برای غلبه بر بحران پیدا کرد.

البته، عملیات کنترل اجتماعی به قدرت دولت، میزان اراده آن برای سرکوب و نیز قبض و بسط محدودیتهای بین المللی و منطقه ای بستگی دارد. به عنوان مثال، طرح مسئله حقوق بشر ممکن است محدودیتهای جدی برای سرکوب مخالفان داخلی حکومت فراهم کند. برعکس، نادیده گرفتن سازمانهای بین المللی، فرصت چنین سرکوبی را به نخبگان

حاکم می دهد. این کیفیت تعامل متقابل اسلام گرایان و گروههای مخالف از یک سو و دولت از سوی دیگر همچنان ادامه می یابد تا یکی بر دیگری غلبه کند. نتیجه غلبه دولت، بقا و دوام نظام موجود و نتیجه غلبه گروههای مخالف تحول آن خواهد بود.

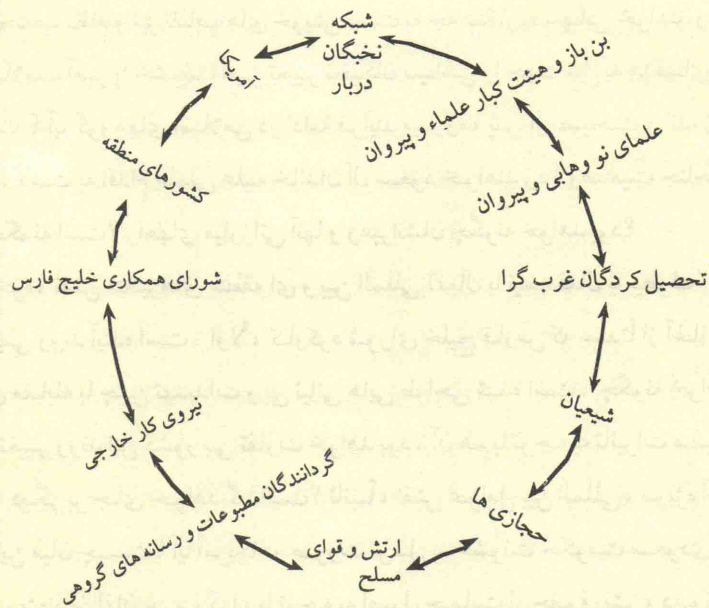
کارگزاران تغییر

کارگزاران تغییر گروه یا انجمنی است که یا تغییر ایجاد کرده، از آن استقبال می کند یا با آن به مخالفت بر می خیزد. البته، فرض بیطرفی عده ای نیز در این میان ثابت است. کارگزاران تغییر در سه سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی قابل طبقه بندی هستند.

۱. کارگزاران داخلی تغییر؛ این گروه شامل نخبگان دربار شاهزادگان خاندان آل سعود، هیئت کبار علما و رهبران، بن باز، و پیروانش، علمای نووهابی و پیروان آن، جناح تحصیل کردگان غرب گرا، حجازی ها و اسلام گرایان سنی غیروهابی، شیعیان، ارتش و قوای نظامی و انتظامی و گارد ملی، نیروی کار خارجی و مسئولان رسانه های گروهی است.

۲. کارگزاران منطقه ای تغییر؛ این گروه شامل همسایگان عربستان (یمن، عراق و ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس) می شود. تاثیرگذاری ارزشی ایران در مراسم حج یا به طور کلی انقلاب اسلامی ایران و نیز درگیری با عراق، یمن یا دیگر همسایگان بار تاثیر ارزشی تحولات هر یک از آنها بر عربستان سعودی را آشکار می سازد. بازگشت مجاهدان عرب یا «اعراب افغانستان» با تجربه مبارزات نظامی در جنگ داخلی افغانستان و داشتن اندیشه های نو در وضعیت عادی یا در حال اوج گیری تحولات داخلی از حمله تاثیرات کارگزاران منطقه ای است. از سوی دیگر، فشار تغییرات محیطی و «اختلافات مرزی» این کشور با یمن، قطر و عراق را نیز باید مد نظر قرار داد.

۳. کارگزاران بین المللی؛ این گروه شامل قدرتهای غربی و آمریکا می شود. یک تحریک یا تشویق یا ممانعت آنها به تغییر نظام، سرکوب یا عدم سرکوب جنبش مردمی و مخالفان حکومت و نیز دخالت در روند جانشینی فهد خواهد انجامید. اینها همه از جلوه های گوناگون نقش کارگزاران بین المللی است. اما آیا آمریکا در صورت لزوم از پایگاههای نظامی و تجهیزات پیشرفته خود در عربستان سعودی برای ممانعت از تغییرات کنترل نشده داخلی نظیر مقابله با تهاجم عراق بهره خواهد گرفت؟ شواهدی وجود دارد که گواه این مدعاست که کاربرد این پایگاهها صرفاً برای محافظت در قبال تجاوزات خارجی نیست، بلکه برای مقابله با خطرات داخلی نیز هست.^{۶۳}



در مجموع، پیوسته باید اطلاعات در خصوص هر یک از این کارگزاران را روزآمد کرد. ممکن است متغیراتی که فعلاً فعال هستند، در آینده نیمه فعال شوند. همچنین ممکن است، بر عکس، متغیرهایی که فعلاً فعال نیستند، بعدها فعال شوند. وضعیت فعالیت گذشته، حال و آینده کارگزاران نیز مشابه همین متغیرهاست. همچنین باید توجه کرد که شبکه کارگزاران دارای روابط متقابل با یکدیگر هستند. نمودار فوق، روابط متقابل هر یک از کارگزاران چندگانه را به صورت (<->) نشان داده است. به عنوان مثال، روابط متقابل ارتش و نیروهای مسلح و گارد با نخبگان سیاسی که یکی در بالای دایره و دیگر در پایین دایره قرار گرفته است. همچنین می توان به روابط متقابل ارتش و نو وهابیون، ارتش و تحصیل کردگان غرب گرا، ارتش و حجازی ها یا روابط شبکه نخبگان و شاهزادگان با هر یک از جریانهای اسلامی وهابی، اسلامی غیر وهابی، اسلامی شیعی و نیز جریان غرب گرا اشاره کرد. بر این اساس، بعدها می توان به پیش بینی هایی دست زد. به عنوان مثال، احتمال ائتلاف شاهزادگان درباری با جریان شیعیان «غیرمحتمل» است. احتمال اتحاد و روی کار آمدن دولتی شامل شاهزادگان و نجدی ها نیز «ضعیف» است. در حالی که احتمال روی کار آمدن یک دولت ائتلافی شامل شاهزادگان - غرب گرایان یا شاهزادگان - نو وهابیون «بسیار محتمل» است.

کیفیت رهبری و رفتار مخالفان، رکن دیگر تبیین حوادث آینده است. آنها در قبال

فرضهای مختلف نظام و نیز تقاضاهای خویش دست به چه ابتکار عملهایی خواهند زد؟ آیا از راههای مسالمت آمیز یا خشونت آمیز تغییر نخبگان سیاسی را جهت نیل به هدفهای خویش دنبال می کنند؟ آیا گروههای اسلامی در ادامه فرآیند مبارزه، پس از نصیحت و اندرز و مؤثر نیفتادن آن، دست به اقدام عملی علیه خاندان آل سعود خواهند زد؟ وضعیت جناحهای غرب گرا چگونه است؟ راههای مبارزاتی آنها و رهبرانشان چگونه خواهد بود؟

بالاخره، نقش متغیرهای منطقه ای و بین المللی (فعال یا نیمه فعال یا بیطرف) نیز رکن دیگر پیش بینی روند آینده است. اولاً، کارکرد شورای خلیج فارس که عمدتاً از آغاز تاسیس تاکنون برای مقابله با چنین تهدیدات و بی ثباتی هایی طراحی شده است، چگونه خواهد بود؟ آیا در قبال تغییر روند این کشور بی تفاوت خواهد بود، آن هم با توجه به تأثیرات منفی که بر پنج کشور دیگر بر جای خواهد گذاشت؟ ثانیاً، نقش عوامل بین المللی، بویژه آمریکا و غرب، در این میان چیست؟ آیا آمریکا در صورت توسل به خشونت حکومت سعودی در قبال مخالفان، بویژه مخالفان غرب گرا، با توجه به اصول حمایت از حقوق بشر، دموکراسی، فشار افکار عمومی مسلمانان و جهان، محدودیتهایی را برای دولت سعودی فراهم نخواهد کرد؟ توصیه هایی را جهت باز شدن فضای سیاسی ارائه نخواهد داد؟ جانشینانی را جهت جانشینی فهد معرفی و حمایت نخواهد کرد؟ بدیهی است که اعمال فشار غرب در قالب گزارشهای مطبوعات غربی و بین المللی، اعلامیه ها و بیانیه های منتشر شده در خصوص نقض حقوق بشر در عربستان سعودی از سوی سازمانهای حقوق بشر را در همین راستا باید مورد ارزیابی قرار داد.

پیش بینی های وضعیت جنگ قدرت در دربار

در خصوص مسئله جانشینی فهد بر اساس احتمالات موجود چنین می توان ارزیابی

کرد:

۱. بر سر قدرت ماندن فهد، هر چند بیماری او حاد باشد؛
۲. ولیعهد عربستان، شاهزاده عبدالله، در گذرد؛ در این صورت، احتمال انتخاب شاهزاده سلطان، با توجه به تجربیات او در مقام حساس وزارت دفاع، پیش از سایرین است.
۳. مرگ فهد و به پادشاهی رسیدن عبدالله؛ در چنین حالتی، به احتمال زیاد عربستان سعودی دچار بحران خواهد شد؛ زیرا چنانچه عبدالله بخواهد دست به ترکیب نخبگان در قدرت که مقامهای حساس را در اختیار دارند، نزنند، عملاً نمی تواند اختیارات وسیعی

داشته باشد. شایان ذکر است که بیشتر مقامهای حساس در درست جناح سدیری است. اما چنانچه بخواهد تغییری در ترکیب نخبگان دهد، با مقاومت جناح سدیری مواجه خواهد شد. در این صورت، احتمال بی ثباتی بسیار زیاد خواهد بود. به هر تقدیر، سن زیاد او و نیز تغییرات انجام شده در قانون اساسی احتمال دستیابی وی به قدرت را کم کرده است.

۴. مرگ فهد و انتخاب پادشاهی جوان برای جلوگیری از بی ثباتی سیاسی؛ در چنین حالتی، احتمال به قدرت رسیدن سلطان بن عبدالعزیز که تصدی وزارت دفاع را دارد، بیش از سایرین است. پس از او به ترتیب نایف بن عبدالعزیز، وزیر کشور، شاهزاده سلیمان ابن عبدالعزیز، فرماندار ریاض، و شاهزاده سعود الفیصل، وزیر خارجه، قرار دارند.

به احتمال زیاد، قدرت همچنان در دست یکی از برادران تنی فهد، نه عبدالله یا سعود الفیصل، باقی خواهد ماند. شش برادر تنی فهد عبارت اند از: سلطان، وزیر دفاع، ترکی، معاون وزیر دفاع، نایف، وزیر کشور، احمد، معاون وزیر کشور، سلمان، فرماندار ریاض، و عبدالرحمن که سمت دولتی حساسی ندارد. از میان این شش برادر سلطان و نایف بمراتب احتمال به قدرت رسیدن شان بیشتر است.

پیش بینی وضعیت جریانهای غرب گرا و نووهای و غیروهای

متغیرهای کلی در روند تحولات آینده گروههای مخالف شامل نحوه عملکرد دولت، کیفیت رفتار و رهبری مخالفان و تحریکات خارجی در سطح منطقه ای و بین المللی است. به عبارت دیگر، شدت عمل یا خویشتن داری دولت در این روند بسیار موثر است. البته، درشرایطی که پایه مشروعیت نظام متزلزل شده است، حکومت چاره ای جز کاربرد زور ندارد. بنابراین، گرایش به خشونت بیشتر به وسیله نخبگان حاکم تداوم خواهد یافت. این نظریه نیز در کانون توجه است که نظام به دلیل دیکتاتوری قدرتمند می باشد، وگرنه سرنگون خواهد شد. از سوی دیگر، احتمال برگزاری انتخابات نیز با توجه به تجربه الجزایر عملاً متفی است. زیرا تجربه الجزایر نشان داد که نمی توان با توسل به دموکراسی هدایت شونده رای دهندگان را جذب نظام کرد یا از صحنه خارج نمود. بنابراین، خشونت قهرآنها گزینه خواهد بود. با توسل به خشونت بی نهایت حداقل زمان بیشتری برای انجام اصلاحات سیاسی، اداری و اقتصادی وجود خواهد داشت. البته، بخشی از رفتار دولت در یک نظام تعامل متقابل به رفتار مخالفان نیز بستگی دارد. این رفتار بر اساس دستگاههای سرکوب سه گانه هیئت کبار علما، ارتش و گارد ملی و سازمان امنیت شکل و سازمان خواهد یافت.

ابعاد و خطوط کلی احتمالات آینده را می توان چنین بر شمرد:

۱. تافهد زنده است تغییر چشمگیری صورت نخواهد گرفت. هر چند اعتراضات پراکنده کم و بیش ادامه خواهد یافت، اما وضعیتی مشابه حال، بر اساس روش ادامه روند گذشته، حاکم خواهد بود. اصلاحات روبنایی و جزئی او نیز مخالفان غرب گرا یا اسلام گرا را راضی نساخته، ممکن است به طور فزاینده ای دامنه خواسته های آنها را وسعت بخشد تا جایی که اصل نظام موجود را زیر سؤال برند؛
۲. مرگ فهد سرآغاز تحولات بزرگی خواهد شد، هم به دلیل اینکه دیگر سن و سال و افکار و اجازه انجام اصلاحات اساسی را نمی دهد و هم به دلیل اینکه مرگ وی بحران جانشینی را در خاندان آل سعود مطرح می کند؛
۳. در صورت دستیابی عبدالله به قدرت، خاندان آل سعود با تصفیه های درونی روبه رو خواهد شد که در فضای ایجاد شده جنگ نخبگان درباری، نبردهای نووهابیون، حجازی ها، لیبرالها و شیعیان فرصت را برای طرح جدی تقاضاهای خویش مغتنم خواهند شمرد. البته، در خصوص جنگ قدرت شاهزادگان نباید مبالغه کرد. آنها پیوسته در چهارچوبی خاص عمل کرده اند. آنها تجربیات تلخ دهه ۶۰ را پیش روی دارند، ضمن اینکه ترس از دشمن مشترک و مخالفان داخلی و خارجی بالقوه و بالفعل موجبات اتحاد و یکپارچگی آنان را فراهم خواهد ساخت؛
۴. در جنگ قدرت احتمالی، هیئت کبار علما احتمالاً بیطرف خواهد ماند تا سرنوشت مشخص شود. از آن پس، با تأیید قوم پیروز موقعیت خویش را تحکیم خواهد کرد و در مقابل «نووهابیون رادیکال» از دوره انتقالی قدرت و بسط بیشتر نظام جهت طرح نظرات خود، جلب همراهان بیشتر و انسجام و سازمان دهی قوی تر بهره خواهد برد؛
۵. احتمال حمایت گروههای لیبرال و تحصیل کردگان غرب گرا که در جستجوی آرمانشهر مشروطه سلطنتی دموکراتیک هستند. در بین شاهزادگان سعودی چنین گرایشهایی بسیار قوی است. البته، همچنانکه این احتمال در خصوص ائتلاف گروههای اسلامی نووهابی و شاهزادگان «بسیار محتمل» است، در خصوص شاهزادگان - نجدی ها ضعیف و در خصوص شیعیان غیر محتمل است. بنابراین، این فرض به همراهی ارتش یکی از محتمل ترین فرضهای آینده خواهد بود؛
۶. ارتش با توجه به ساختار اصلی آن که از طبقه جدید متوسط تشکیل شده است، در تحولات آینده نقش بارزی بر عهده خواهد داشت. پیش بینی رفتار نظامیان عربستان سعودی

بسیار پیچیده است؛ زیرا تنوع نیروهای مسلح در سطوح گارد شخصی، گارد ملی (عبدالله)، نیروهای نظامی (سلطان) و نیروهای امنیتی شهری (نایف) از یکسو و تنوع پرسنل ارتش که سطوح عالی آن در اختیار نجدی های وهابی و سطوح پایین آن در اختیار حجازی ها و قبایل بدوی است از سوی دیگر توازن قوای نظامی بر اساس توازن جناحهای دربار خواهد بود، لذا پیش بینی در این زمینه بسیار دشوار است. البته، فرض اینکه یک افسر عالی رتبه، بدون وابستگی به خاندان سعودی، با انجام کودتا قدرت را به دست گیرد نیز «محتمل» است، هر چند این کار با مشکلات فراوانی روبه رو خواهد بود؛

۷. شیعیان در اعتراضات فعلی نووهایون و لیبرالها به نسبت آرام به نظر می رسند و بیشتر تماشاگر درگیری جناحهای حاکم با یکدیگرند. آنها مترصد فرصتی هستند تا به تبعیضات گوناگون علیه خویش پایان دهند. شاید یکی از دلایل رکود نسبی فعالیت آنها تلاش حکومت برای ایجاد تفرقه بین آنان و نووهایون باشد. حکومت با صدور فرمان عفو عمومی شیعیان و ایجاد تسهیلاتی برای آنها قصد چنین کاری را داشته است و آنان با سکوت خویش از بازپچه قرار گرفتن و عامل فشار علیه نووهایون شدن جلوگیری می کنند و شاید نیز این رکود ظاهری به دلیل بهبود وضعیت آنان متعاقب جنگ خلیج فارس باشد. اما فرض اینکه آنها به قدرت دست یابند «غیرمحتمل» است؛

۸. خصومت وهابیون و شیعیان همچنان ادامه خواهد داشت. هر چند گرایشها و عواطف ضد به سوی مخالفتهای ضد آمریکایی و غربی و ضد اسرائیلی سوق پیدا نموده و بستر به نسبت مناسبی را برای وحدت و همگرایی آنها، حداقل در «دشمن مشترک» پیدا کرده و ذهن نووهایون به جای دشمنی با شیعیان معطوف به آمریکا و اسرائیل و حکومت سعودی شده است، اما بر فرض پیروزی نووهایون، بی تردید عرصه زندگی شیعیان تنگ تر از حاکمیت فعلی آل سعود خواهد گردید. در واقع، از میان احتمالات موجود این احتمال بدترین فرض برای شیعیان خواهد بود. بهترین فرض ممکن برای شیعیان یک حکومت مشروطه سلطنتی با نظام انتخابات مردمی برای تشکیل مجلس شورا می باشد؛

۹. نیروی کار خارجی در تحولات جاری و آتی بیطرف خواهد بود. ضمن اینکه اصولاً این متغیر پیوسته در دهه گذشته، بویژه به دنبال حوادث مختلف و هرج و مرج اخراج کارگران، تضعیف شده است. به دنبال وقوع انقلاب اسلامی، موج اخراج کارگران ایرانی و شیعی و متعاقب جنگ خلیج فارس، اخراج کارگران یمنی، فلسطینی و عراقی و به تازگی موج دستگیری و اخراج کارگران خارجی، بویژه هندی، شدت گرفته است.^{۶۴} البته، وجود

مستشاران غربی و تفاوت ارزشی آنها با مردم پیوسته یکی از محرکه های اسلام گرایان بوده است؛

۱۰. آمریکا در تحولات آتی عربستان سعودی پیوسته حضور فعال خواهد داشت. آمریکا با حمایت خویش از رقیبان جانشینی فهد نقش تعیین کننده ای در انتخاب نهایی خواهد داشت. باید توجه داشت که عربستان جزو مناطق «حساس» است و توقف موقت یا کوتاه مدت جریان نفت یا آشوب در آن کشور کل اقتصاد جهانی را متاثر خواهد کرد. درك این حساسیت خود میزان دخالت آنها را معین خواهد کرد؛

۱۱. احتمال تجدید خصومت نجدی ها و حجازی ها بسیار جدی است. علائم این احتمال به دنبال بروز ضعف در نظام حکومتی عربستان سعودی از هم اکنون نمایان شده است. اما به هر تقدیر، احتمال جنگ داخلی و تجزیه این کشور، با توجه به حساسیت آن برای غرب، بسیار ضعیف است؛

۱۲. احتمال پیروزی جنبشهای اسلامی در عربستان سعودی ضعیف است؛ زیرا بستر واحد و مشترکی برای وحدت این جریانها وجود ندارد. یافتن وجه اشتراك بین جریانهای نووهابیون، حجازی ها و شیعیان بسیار مشکل است. جنبش نووهابیون هر چند از عزم قوی تری برخوردار است، اما با توجه به در اقلیت قرار داشتن حدود ۲۰ درصد و نیز در اقلیت بودن بخش نووهابی آن احتمال رسیدن به قدرت آن ضعیف است. ضمن اینکه به نظر می رسد اقبال عمومی جامعه نیز بر احتراز از حاکمیت آنهاست. در بهترین فرض همگرایی و همراهی این جریانهای مختلف اسلامی در «نیست» هاست، در نفی رژیم کنونی، نه در «بایدها» و آرمانها؛ حتی می توان گفت چهره شاخصی از آینده آرمانی به تصویر درنیامده است. عمدتاً حجازی ها، مالکی و حنفی مذهب و نجدی ها و هابی و حنبلی مسلک هستند. اگر چه در اهل تسنن بودن مشترك اند، اما تبعیضات مختلف شغلی و ارزشی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز اختلافات مذهبی و فقدان تساهل مذهبی و هابیون موجب بروز شکافی عمیق بین آنها شده است. در واقع، وجود چنین زمینه هایی حتی همراهی اهل تسنن با یکدیگر را مشکل ساخته است؛

۱۳. فرصت تجمع مسلمانان سراسر جهان در ایام حج هر سال و آمادگی روحی مسلمانان در این ایام و محیط معنوی مکه و مدینه همراه با اوج گیری گرایشهای معنوی در این مراسم خودبخود بستر بسیار مناسبی را برای طرح دعوتها و جنبشهای اسلامی فراهم می سازد. مبلغان وهابیت در کشورهای هند، سودان و لیبی در گذشته پیوسته در مراسم حج

تحت تاثیر تعالیم وهابیت قرار گرفته و در بازگشت به کشور خویش منادی دعوت وهابی گری شده اند. امام خمینی (ره) نیز برای حج قصد همین بهره گیری را داشت و راهپیمایی های ایرانیان و حجاج دیگر عملاً یک نوع آموزش سیاسی بود. به هر تقدیر، به «احتمال زیاد» در ایام حج سال آینده اعتراضاتی از سوی نو وهابیون رخ خواهد داد؛

۱۴. فقدان رهبری بلامنازع در جناحهای اسلامی سبب تضعیف این جناح خواهد شد و کار پیروزی آنها را دشوار خواهد کرد. همچنانکه در قطب مقابل، وهابیون محافظه کار با رهبری بلامنازع بن باز از این جهت از قدرت خوبی برخوردارند؛

۱۵. هیچ گونه جابجایی قدرت در عربستان سعودی به وسیله نیروهای اسلامی ممکن نخواهد بود، مگر آنکه با خشونت همراه شود؛ چون تحقق این مسئله از طریق انتخابات، با توجه به تجربه الجزایر، تقریباً منتفی است. اما جابجایی قدرت به وسیله جناحهای لیبرال احتمالاً مسالمت آمیز خواهد بود، چون با مزاحمت کمتری از سوی آمریکا و غرب روبه رو خواهد شد. در مجموع، احتمال دستیابی به قدرت یا انجام تغییرات به نفع غرب گرایان بیشتر از گروههای اسلامی است. اما تغییرات محتمل آینده به احتمال بسیار زیاد در دایره وهابیت خواهد بود و از این مدار خارج نخواهد شد. حتی بر فرض مرگ فهد و انبساط نظام، وهابیت همچنان ایدئولوژی حکومتی باقی خواهد ماند. بنابراین، احتمال هماهنگی «اقدام یکی»، «حمایت دیگری» توسط بخشی از شاهزادگان یا ارتش از سوی نو وهابیون از سوی دیگر بسیار جدی است؛

۱۶. تحولات آتی و نمودار شدن «افق جنگ خلیج فارس» نشان خواهد داد که عربستان سعودی در تاریخ خود چند نقطه عطف مهم داشته است: تحقق کشور یکپارچه عربستان؛ کشف نفت و افزایش قیمت آن در دهه ۷۰ و بازتاب اجتماعی آن؛ جنگ خلیج فارس و پیامدهای آن.



پاورقی ها:

۱. بیماری فهد در موارد متعددی گزارش شده است از جمله کیهان، شماره ۱۵۱۴۱، همشهری ۷۳/۹/۲۴، ص ۱۹، شماره ۵۷۵.
۲. نگاه کنید به: فوبلیکویک و دیگران، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: توس، ۱۳۶۷، ص ص ۲۲۸-۲۲۵؛ داود آقایی، سیاست و حکومت در عربستان، (تهران: نشر کتاب سیاسی، ۱۳۶۸)، ص ۱۱۱ و ص ص ۱۲۳-۱۱۶.
۳. آقایی، همان کتاب، ص ۱۵۷ و ص ۶۶. همچنین رضا ناظمیان، سلسله مقالات «عربستان، کاخهای شنی» (قسمت ۱۷)، کیهان ۷۲/۱۰/۲۱، شماره ۱۴۹۶۳.
۴. هندرسون، کیهان، شماره ۱۵۱۴۱.
۵. فوبلیکویک و دیگران، همان کتاب، ص ص ۲۲۴-۲۲۱؛ آقایی، همان کتاب، ص ص ۷۱-۷۰.
۶. آقایی، همان کتاب، ص ۶۳؛ مؤسسه پژوهشهای بازرگانی، عربستان، (تهران، ۱۳۷۲).
۷. به نقل از: دیلی تلگراف، همشهری، ۷۳/۷/۳۰، شماره ۵۲۸.
۸. واژه «صدیری» در برخی منابع فارسی بعضاً به صورت «صدیری» و یا «سویدری» نوشته شده که غلط است. در این باره نگاه کنید به: صلاح الدین المختار، تاریخ المملكة العربية السعودية، (بیروت: دارالمکتبة الحیة، بی تا) الجزء الاول. کتاب مزبور را محافل رسمی عربستان تألیف کرده اند.
۹. آقایی، همان کتاب، ص ص ۷۰-۶۸.
۱۰. لندن ریویو ابوبکرز، به نقل از اطلاعات، ۷۳/۳/۲۳.
- Country Profile, Saudi Arabia (1993-1994), (London: The Economic Intelligence Unit [E.L.U.J], p. 8.
۱۱. کیهان، ۷۳/۷/۱۰، شماره ۱۵۱۷۲.
۱۲. علی اکبر، معیارهای تقسیم بندی نظامهای سیاسی، پاییز ۱۳۶۹.
۱۳. خبر پناهندگی سیاسی آنها در روزنامه های کیهان ۷۳/۴/۱۶، شماره ۱۵۱۰۰ و جمهوری اسلامی، ۷۳/۷/۲۴، ص ۱۵ آمده است.
14. Said k. Aburish, *The Rise, Corruption and Coming Fall of the House of Saud*, (London: 1994), pp. 97-100.
۱۵. شمس الضحی، تقوی دنیانی، نگاهی به وضعیت کلی اقتصادی کشور عربستان سعودی، (تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۳).
۱۶. فرد هالیدی، عربستان بی سلاطین، ترجمه بهرام افراشیایی (تهران: روزبهان، ۱۳۶۰)، ص ۱۹، ص ص ۲۵۵-۲۵۴؛ آقایی، همان کتاب، ص ص ۳۴۰-۳۳۹.
۱۷. کیهان فرهنگی، شماره ۱۰، ص ۴۶. نگاه کنید به: فوبلیکویک و دیگران، همان کتاب، ص ۱۹۷؛ المختار، همان کتاب، ص ص ۱۵۶-۱۴۳.
۱۸. علی اصغر فقیهی، وهابیان، (تهران: اسماعیلیان، ۱۳۶۴)، ص ۳۷۵.
۱۹. همان کتاب، ص ص ۵۶-۴۵۵؛ تاریخ معاصر کشورهای عربی (آکادمی علوم شوروی)، ص ص ۲۰۴-۲۰۵.
20. Aburish, *op.cit.* p. 220.
- همچنین حمید احمدی، مجموعه مقالات جهان سوم، (تهران: سفیر، ۱۳۶۹)، ص ص ۵۷-۱۱۷، آقایی، همان کتاب، ص ص ۹۲-۸۶.
21. *Ibid.*, p.180.

۲۲. متن خبر در جمهوری اسلامی، ۷۳/۸/۲۴، ص آخر.
۲۳. بقیع، شماره ۷۵، خرداد ۱۳۷۲.
۲۴. تبعیض علیه زنان بسیار آشکار است. محدودیت‌های زنان در بخش‌های اشتغال، تحصیل، ازدواج، طلاق و ممنوعیت رانندگی و غیره فراوان است. حکومت نیز از جهت‌گیری فتاوی مفتیان کبار علما که اکثر وقت خود را به صدور فتوا علیه زنان می پردازند، حمایت می کند.
۲۵. بقیع، شماره ۷، آذر ۱۳۷۱.
۲۶. بقیع، ص ۹.
27. *Political Handbook of the World*, p. 715; *Country Profile, Saudi Arabia* (1993-1994), E.J.U., p.7.
۲۸. جمهوری اسلامی، ۷۳/۷/۲۴، ص ۱۵.
۲۹. اخبار شورش بورایده در کیهان ۷۳/۶/۲۹؛ سلام، ۷۳/۷/۱۶، کیهان ۷۳/۹/۱۴، ص ۳، به نقل از کمیته دفاع از حقوق مشروع یا اظهارات مقامات حکومتی.
۳۰. خبر تشکیل گروه‌های ترور به نقل از: اطلاعات، ۷۳/۸/۲۶، ص آخر.
۳۱. همچون نگرانی فعلی از «اعراب افغانستان» یعنی سلفیون عربستانی که طی جنگ افغانستان علیه شوروی و بعد طی جنگ‌های داخلی در پاکستان و افغانستان به سر می برند.
۳۲. اظهارات فهد، جمهوری اسلامی، ۷۳/۷/۳۰، ص ۳.
۳۳. خبر لغو تحریم، کیهان، شماره ۱۵۱۷۱، ۷۳/۷/۹، ص آخر.
۳۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۷۳/۷/۱۱.
۳۵. آفرینش، ۷۳/۷/۲۶، شماره ۷۱، ص ۳، خبر کمیته یهودیان آمریکایی.
۳۶. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۵، حکام جزیره العرب، (تهران: بی تا)، سند شماره ۴۱، ص ۱۴۳.
۳۷. کیهان، ۷۳/۱۰/۱، شماره ۱۵۲۴۰، ص آخر.
۳۸. خبر فتوای فقها، کیهان، ۷۳/۴/۱۶، ص آخر.
۳۹. خبر دستگیری در کیهان، ۷۳/۷/۱۴.
۴۰. بقیع، شماره ۶۹، ص ۳۱-۲۸.
۴۱. سلام، ۷۳/۸/۲۵، شماره ۱۱۰۱ (فتوای جواز بازداشت مخالفان).
۴۲. خبر در روزنامه های کثیر الانتشار، ۷۳/۷/۱۲.
۴۳. خبر اعتراف فهد به نارضايتی ها، سلام، ۷۳/۸/۲۵، شماره ۱۱۰۱.
۴۴. کیهان، ۷۳/۷/۱۱، ص آخر، کیهان، ۷۳/۱۰/۱، ص آخر.
۴۵. اطلاعات، ۷۳/۳/۲۳.
۴۶. بقیع، شماره ۷۴، (اردیبهشت ۱۳۷۳).
۴۷. آقایی، همان کتاب، ص ۶۸.
۴۸. اطلاعات، ۷۳/۳/۲۳، شماره ۲۰۲۱۶.
۴۹. از شیعیان عربستان درمآخذ زیر بحث شده است: *Political Handbook of the World*, p. 712. همچنین، آقایی، همان کتاب، ص ۸۵-۸۴؛ نصرالله آشتی، ساختار حکومت عربستان سعودی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۱)، ص ۶۹-۶۸.
۵۰. خبر اعتراف فهد به بحران، همشهری، ۷۳/۸/۱۰، ص ۱۵، شماره ۵۳۶.
51. Aburish, *op.cit.*, p.2.
۵۲. اطلاعات، ۳/۵/۲۲، *Political Handbook of the World*, p. 713.
۵۳. «اظهارات یک افسر باز نشسته عربستان»، اطلاعات، ۷۳/۹/۸، شماره ۵۳۵۷.
۵۴. کیهان، ۷۳/۹/۵، شماره ۱۵۲۱۹، به نقل از واشنگتن پست.

55. *Washington Times*, (12 Dec., 1993).

56. Aburish, *op.cit.*, p. 67.

57. *Ibid.*, p. 240.

58. *Ibid.*, p. 180.

59. *Political Handbook* (1993), p. 714.

۶۰. صفحه اول، شماره ۳۰ (آبان ۱۳۷۳) به نقل از اکونومیست، ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۴.

۶۱. اخبار ۷۳/۹/۳.

۶۲. بقیع، شماره ۷۵، ص ۱۲.

۶۳. «روابط پنهانی ایالات متحده آمریکا و عربستان» اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۱-۷۲.

۶۴. خبر اخراج کارگران خارجی، اطلاعات، ۷۳/۹/۳، شماره ۲۰۳۵۳.